

بخش چهارم

بررسی اسنادی حدیث لوح



در این بخش تواتر و اسانید «حدیث لوح» را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- تواتر معنوی

الف - کلام محقق حلی

ب - کلام ابن خزاز قمی

ج - کلام شیخ طوسی

۲- تواتر اسنادی:

متن اسانید حدیث لوح و نمودار تفکیکی آنها

۳- سخن محدثان و اندیشمندان بزرگ درباره تواتر حدیث لوح

۴- شرح حال راویان حدیث لوح در طریق فضل بن شاذان

۵- شرح حال راویان حدیث لوح در طریق ثقة الاسلام کلینی



١-تواتر معنوی



همانگونه که انبیاء علیهم السلام به انتخاب خداوند، به نبوت مبعوث شده‌اند؛ ائمه هدی علیهم السلام نیز به فرمان خدا انتخاب و به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی گردیده‌اند.

این معرفی و اعلام، در مواضع مختلف و به الفاظ گوناگون توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده است. و اخباری که در این باره رسیده است، احادیثی صحیح و متواتر است و محل شک و شبهه‌ای را در نزد دیدگان حقیقت‌بین، باقی نمی‌گذارد.

در این اخبار که اصل امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به وضوح بیان کرده، تعداد آن‌ها را نیز با نامهای مخصوص معین، با بیان‌های گوناگون معرفی نموده است.

یکی از احادیث صحیحه، حدیث لوح است که در کتب اخبار ما به دو گونه نقل

شده است:

یکی به تعبیر املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به خط امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. و به صحیفه امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است. و دیگر به تعبیر تحفه ای آسمانی که از جانب ربّ جلیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدیه شده که از جانب حضرتش به حضرت زهرا سلام الله علیها اهداء گردید. و به «لوح حضرت زهرا سلام الله علیها» مشهور است و هنگامی که امام باقر علیه السلام، جابر را بر قرائت آن حاضر نمود، به «لوح جابر» نیز مشهور گردید.

همانگونه که در متن حدیث شریف ذکر گردید، در آن پس از اشاره به اصل امامت ائمه علیهم السلام، تعداد و نامها و خصوصیات ایشان بیان گردیده است. اگرچه این حدیث، همانگونه که به تفصیل ذکر خواهد شد، حدیثی متضافر و متواتر است، لکن در این بخش، نصوص متواتر بر امامت ائمه اثنی عشر را از بیان سه تن از اعیان و اعلام شیعه بررسی می نمایم:

الف - کلام محقق حلّی (متوفی ۶۷۶ ه. ق)

ب - کلام ابن خزاز قمی (قرن چهارم ه. ق)

ج - کلام شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ ه. ق)



### الف - کلام محقق حلّی

فقیه بزرگوار شیعه، محقق حلّی صاحب شرایع (متوفی ۶۷۶) در کتاب خود «المسلك فی اصول الدین» بیان مفصلی پیرامون احادیث نصّ بر امامت دارد، که ترجمه آن را همراه با تلخیص می‌آوریم.

«راویان اخبار نصوص، در حد تواتر هستند. هرکس پیرو انصاف باشد و عناد را واگذارد، می‌بیند که گروه امامیه که در سراسر جهان پراکنده‌اند، و در طول قرون متوالی، فقهاء و شعراء و ادیبان و متکلمانی مشهور داشته‌اند؛ این اخبار را روایت کرده‌اند. علاوه بر آن‌ها، دانشمندانی از مذاهب دیگر این احادیث را روایت کرده‌اند، که تعداد آن‌ها زیاد است و هیچ‌کس نمی‌تواند با استقصای کامل، آنان را برشمارد.

همچنین می‌بینیم که این مجموعه اخبار، گاهی شامل لفظی مورد اتفاق در نصّ بر علی علیه السلام است، و گاهی الفاظی را نقل کنند که در نصّ صریح مشترک است. به هر حال، تواتر حاصل است. و هنگامی که تواتر نصوص ثابت شد، قول به امامت علی علیه السلام واجب می‌شود.

**سؤال اول -** شاید گفته شود:

گیریم که گروه امامیه امروز، از نظر کثرت، چنین باشند که اشاره شد. اما از کجا بدانیم که در طبقات گذشته نیز چنین بوده‌اند؟ می‌دانیم که در صورتی که طبقات مساوی نباشند، به نوعی که افادهٔ یقین کند - یعنی محال بودن اتفاق بر اختلاف - آنگاه خبر، به علم منتهی نمی‌شود. پس وضع تواتر احادیث نصوص چه می‌شود؟

**پاسخ -** در اینجا، از دو وجه پاسخ می‌گوییم:

**وجه اول:** انسان منصف، هنگامی که به تاریخ‌های گذشته نظر می‌کند، می‌بیند که امامیه که مدعی نص هستند، در هر زمانی نه تنها به حد تواتر رسیده‌اند، بلکه از آن حد گذشته‌اند.

این گروه فراوان، در طول قرن‌های گذشته در مکان‌ها و شهرهای مختلف و دور از هم زیسته‌اند؛ و با وجود آن، یک مضمون واحد را در ضمن روایات خود نقل و تأیید کرده‌اند. این مطلب، به قدری روشن است که کسی آن را انکار نمی‌کند، مگر آنکه معاند باشد.

**وجه دوم:** گروه موجود امامیه، خبر می‌دهند که مانند خود را - در تعداد و کثرت - دیده‌اند که مانند خود اینان خبر داده‌اند. همچنین هر طبقه‌ای از آنان، همراه با نقل نصوص، کثرت ناقلان آن خبر داده‌اند، و این برای افادهٔ یقین، کافی است.

**سؤال دوم -** شاید گفته شود:

یهود و نصاری از پیغمبران خود چنین نقل می‌کنند که بر اساس نصّ صریح آنان، شریعتشان نسخ نمی‌شود. و آنان نیز مانند شما ادعای تواتر می‌کنند. پس اگر استدلال شما حجّت باشد، برای دیگران نیز اینگونه استدلال، حجّت خواهد بود.

**پاسخ -** ما قبول نداریم که تمام آنان، اینگونه ادعا کنند. چرا که گروهی از یهود و نصاری را دیده‌ایم که منسوخ شدن شریعت خود را منکر نیستند، و آن را از نظر عقلی ممکن می‌دانند، و می‌گویند: شرع، از آن منع نکرده است. ولی ثبوت نبوت پیامبری را که پس از پیامبر آن‌ها آمده، انکار می‌کنند و می‌پندارند که پیامبر بعدی، نشانه و معجزه‌ای دالّ بر نبوت خود اقامه نکرده است.

ادعای نصّ بر منع نسخ، که در اینجا شده، شاذّ و نادر است، که اعتباری ندارد. همچنین، در مقابل این خبر، اخبار فراوانی از مورّخان نقل شده که نشان می‌دهد طبقات آنها به حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) با تواتر نرسیده، بلکه با قتل یهود به دست بعضی از پادشاهان، این ارتباط قطع شده، تا آنجا که گمان انقراض نسل آن‌ها می‌رفت. و این، مدّعی بیان شده را رد می‌کند.

**سؤال سوم -** ممکن است گفته شود:

چرا اتفاق آن‌ها بر جعل اینگونه اخبار، جایز نیست؟ و اگر چنین باشد، این نقل دلیل بر صحت آن نمی‌تواند بود.

**پاسخ -** به شهادت عقل، اتفاق گروهی بیشمار از مردم بر یک مضمون با وجود فاصله مکانی و زمانی بسیار، و عدم ارتباط میان آن‌ها، محال است. چنانچه اتفاق گروهی بسیار بر یک نوع زندگی، بدون فردی جامع - که همه را بر آن روش گرد آورد - غیرممکن است.

**سؤال چهارم -** بر فرض اینکه چنین اتفاقی بر جعل نباشد، از کجا بدانیم که زمینه‌چینی برای آن نبوده است؟

**پاسخ -** کثرت عدد راویان، پراکندگی آن‌ها در شهرها، و تباین اهداف و خواسته‌های آن‌ها، تصور این زمینه‌چینی را غیر ممکن می‌سازد. به علاوه، اگر این شبهه در مورد نقل متواتر امامیه وارد شود، به نقل متواتر تمام فرقه‌ها نیز وارد می‌شود. و بر اساس آن، در تمام شهرها و وقایع متواتر تاریخی باید تردید کرد که این تردید عقلاً صحیح نیست.

**سؤال پنجم -** گیریم که زمینه‌چینی بر آن نبوده است، ولی تواتر این اخبار را نمی‌توانیم بپذیریم. چون هر خبری از اخبار نصوص، خبری است واحد، که افاده علم نمی‌کند، و مجموع آنها به حد تواتر نمی‌رسد، لذا یقین آور نیست؛ چون ناقلان این اخبار، محدودند، و نسبت دروغ به آن‌ها، ممکن است.

**پاسخ -** ما «تواتر» را به معنی کثرت اخبار نگرفته‌ایم؛ بلکه می‌گوییم که این اخبار، در یک معنی واحد متفق هستند و این معنی به تواتر نقل شده است. و البته

اخبار آحاد، اگر معنای آن‌ها متواتر باشد، یقین از آن‌ها حاصل می‌شود. چنانچه بخشش و عطای حاتم و شجاعت عمرو، با اینکه یک یک اخبار آن‌ها آحاد است، ولی اصل مطلب، قطعی و روشن است.

**سؤال ششم** - چه مانعی دارد که جمع آن‌ها بر این اخبار، هدفی یا شبهه‌ای باشد؛ آنگاه این شبهه در میان آنان ادامه یابد، و بدین گونه اتفاق بر خبر دروغ، حاصل شود؟

**پاسخ** - وقتی دانستیم در مورد راویان و ناقلان این اخبار، زمینه چینی و ارتباط منفی است؛ شبهه بر طرف می‌شود. چون از وقایعی خبر می‌دهند که در عالم خارج روی داده، و گویندگان آن کاملاً مشخص و شناخته شده‌اند.

باید دانست که اگر با این مبنا بخواهیم هر حقیقتی را انکار کنیم، یقین قطعی به هیچ خبری از اخبار تاریخی و غیر آن به دست نمی‌آید، چون این گونه اشکالات را در مورد هر خبر متواتری می‌توان گفت. از این رو، می‌بینیم که ذهن انسان عاقل، این تشکیک را جدی نمی‌گیرد. بلکه می‌یابد که زمینه چینی بر دروغ، و ارتباط راویان با یکدیگر - در این فاصله زمانی دراز - محال است، لذا به صحت خبر، حکم قطعی می‌دهد.

به علاوه، اگر اینگونه بخواهیم اعتراض کنیم، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و صحت نسبت قرآن مجید به حضرتش نیز - نستجیر بالله - مورد تردید خواهد بود، چرا که علم به آن‌ها نیز از طریق تواتر به دست آمده. و اگر به طریق نقل امامیه اعتماد نتوان کرد، بر هیچ کدام از حقایقی که مورد اتفاق تمام مسلمانان است، نمی‌توان اعتماد کرد.

**سؤال هفتم** - اگر صدور این نص، از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت باشد، برای مخالف شما -مانند خودتان- معلوم است. زیرا خبر متواتر، مختص به گروهی نیست.

**پاسخ** - مخالفان ما، دو گروه هستند:

گروهی به اخبار ما می‌نگرند، و از آن‌ها اطلاع می‌یابند. و گروهی دیگر آن‌ها را نادیده می‌گیرند.

گروه دوم، به دلیل عدم توجه، از اخبار ما اطلاع ندارند. چنانچه یهود و نصاری از بیشتر عقاید مسلمانان بی‌خبرند، چون از نقل و روایت آن‌ها آگاهی ندارند. و شاید در صورت ادعای فرد مسلمانی نسبت به تواتر آن‌ها، این تواتر را انکار کنند. همین گونه اهالی هر شهر، ممکن است نسبت به شهرهای مجاور خود مطالبی بدانند که افراد شهرهای دورتر، نمی‌دانند. فقط بدان دلیل که اخبار شهرهای مجاور به اطلاع آن‌ها می‌رسد نه اخبار شهرهای دورتر.

اما در مورد گروه اول که به اخبار ما می‌نگرند، و از آن‌ها باخبرند، برخی از این افراد، به دلیل عقیده فاسد سابق خود که خبر مخبران جدید را باطل می‌کند، به صحت آن‌ها عقیده پیدا نمی‌کند. و برخی دیگر از این گروه، کسانی هستند که عناد ظاهری دارند نه باطنی؛ و آن‌هم برای طلب متاع فانی دنیا و رسیدن به هدف‌های زودگذر است.

و برخی دیگر نیز، به حقیقت اقرار و اعتراف دارند، ولی این اقرار خود را می‌پوشانند و کتمان می‌کنند.

**سؤال هشتم- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام نصّ صریح داشت، به دلیل عدد تواتر، بین اظهار و عدم اظهار این امر، یکی را بر می‌گزید. اگر اظهار نمی‌کرد، لازم می‌آمد که بین صحابه، حکمی ضروری دین بر صحابه پوشیده ماند، یا اینکه آنان آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند، انکار کنند.**

**پاسخ-** می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله، نصّ بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را بارها اظهار فرمود و بر صحابه هم مخفی نبود؛ بلکه بسیاری از آنان که عارف به حق بودند، این نصّ را به زبان آوردند. اشعاری در این موضوع سرودند، و مطالبی را نیز در خصوص آن نقل کردند.

البته بعضی از صحابه که در هواهای نفسانی غرقه شده بودند، این نصّ محکم را انکار کردند. اما صحابه مؤمن و بر حق، هیچگاه چنین نبودند، مانند: ابوذر، مقداد، جابر، سلمان، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، ابویوب، سعد بن عباد، فرزندش قیس بن سعد، عباد بن صامت، و گروه بسیاری از صحابه غیر از اینان، که کلام صریح آنان در شهادت به امامت علی علیه السلام به دست ما رسیده است. و هر که بر سیره‌ها وقوف یابد، این معنی بر او آشکار می‌شود.

از جمله اشعار در این زمینه، شعر نابغه (قیس بن عبدالله جعدی، شاعر صحابی)

درباره علی علیه السلام است:

نکثت بنوتیم بن مرّة عهده

وتبوات نيرانها وجحيمها<sup>۱</sup>

عباده بن صامت گوید:

يا للرجال أخروا علياً

أليس كان دونهم وصياً

---

۱- ابوالصلاح حلبی (متوفی ۴۴۷) در کتاب تقریب المعارف منتخباتی از چند قصیده در تصریح بر وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. از جمله در مورد همین قصیده «نابغه جعدی» گوید:  
 نابغه جعدی، زمانی که صدای مردم را در سقیفه شنید، به قیس بن صرمه و عمران بن حصین گفت:  
 قولاً لأصلع هاشم إن أنتما لاقیتماه لقد حللت ... [یک کلمه ناخوانا]  
 تا آنجا که گوید:

و علیک سلّمت الغداة بامرّة	و للمؤمنین فمارعت تسلیمها
یا خیر من حملته بعد محمد	أنثی و أكرم هاشم و عظیمها
نکثت بنوتیم بن مرّة عهده	فتبوات نيرانها و جحیمها
و تخاصمت یوم السقیفه و الذی	فیه الخصام غداً یكون خصیمها

(تقریب المعارف/۱۹۵، تصحیح فارس حسون).



ام سلمه گوید:

وصی رسول الله اول مسلم

و اول من صلی و زکّی بدرهم

علی بن جناده سکونی خطاب به بنی هاشم گوید:

أیوتی إلیکم ما أتى من ظلامه

و فیکم وصی المصطفی صاحب الامر

عبدالله بن حنبل [یا به قولی: عبدالرحمن بن جعیل] گوید:

لعمری لئن بايعتم ذا حفيظة

علی الدین معروف عفاف موقفا

علیاً وصی المصطفی و وزیره

و أول من صلی لذي العرش واتقی

عتبه بن ابی لهب گوید:

تولت بنوتیم علی هاشم ظلماً

و ذادوا علیاً عن إمارته قدماً

این سخن، جای بحث مفصل گسترده دارد.<sup>۱</sup> و نمی‌دانم چگونه معترضان، این طریقه را که نصّ صحابه در آن بوده فراموش کرده‌اند؛ تا آنجا که به خود اجازه داده‌ند اینگونه اعتراض کنند. از ضعف بصیرت و سوء توفیق، به خدا پناه می‌بریم.

**سؤال نهم** - اگر نصّ بر امامت علی علیه السلام حقّ بود، بین صحابه شهرت می‌یافت، و کتمان آن بر آن‌ها دشوار بود. و علی علیه السلام، خود بدان

---

۱- ابوالصلاح حلبی نیز، این بیته را آورده است:

بریده اسلمی، در همان زمان صدر اسلام گفت:

«لا ابا یحییٰ إلا من أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله، أن أسلم علیه بامرہ المؤمنین.» و قصیده‌ای سرود با مطلع:

یا بیعه هدموا بها      أسأ و جلّ دعاتم  
تا آنجا که گوید:

أمر النبی معاشرًا      هم أسوة و لازم

ان یدخلوا فیسلّموا      تسلیم من هو عالم

إن الوصی هو الخلد      یفقه بعده و القائم

حسّان بن ثابت، در مورد واقعه تسلیم رایت به امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

و کان علیّ أرمذ العین یتبعی      دواء فلما لم یحسن مداویاً

تا آنجا که گوید:

فخصّ بها دون البریه کلّها      علیّاً و سماءالوزیرالمواخیا

(تقریب المعارف/۱۹۴-۹۵، تصحیح فارس حسون).

احتجاج می‌کرد، زیرا که حضرتش به مواردی که گمان می‌رفت برای نصب امامت سودمند باشند، احتجاج فرمود. پس چگونه احتجاج به نصّ را - که حجّت قاطعه دالّ بر هر فضیلتی است - وا گذاشت؟

**پاسخ** - احادیث نصّ، بین صحابه مشهور بود. و کتمان نیز فقط از برخی صحابه سر زد، نه از تمام آن‌ها بعلاوه، نصّ بر علی علیه السلام، از اذانی که در هر شبانه روز، پنج بار در ملاء عام تکرار می‌شود، روشن تر نیست. و در اذان، اختلافی بین مسلمانان افتاده که بر کسی پوشیده نیست.

می‌گویند: چرا علی علیه السلام، خود به این احادیث احتجاج ننمود؟  
بر این سؤال، چند جواب داریم:

**جواب اول:** اینکه چرا به آن احتجاج نکرده‌اند؟ شاید بگویند:

اگر احتجاج می‌بود، نقل می‌شد. می‌گوییم.

نقل متواتر یا آحاد؟ نقل متواتر، نداریم. ولی نقل آحاد، مسلّم است. و این احتجاجات انجام شده و روایت آن که به دست ما رسیده، در کتب امامیه موجود است. و همین در اعتبار آن‌ها کافی است.

اگر بگویند: چرا فقط امامیه، این احتجاجها را نقل کرده‌اند؟

می‌گوییم: به دلیل اهمیتی که امامیه بدان داده‌اند، و دیگران نادیده گرفته‌اند.

**جواب دوم:** می‌گوییم: چرا نمی‌گویید: «احتجاج واقع شده، امّا عامّه آن را نقل

نکرده‌اند.»

توضیح اینکه در احتجاج، یا برهانی بر عقیده امامیه هست، و یا نیست. در

صورت اول، تمام راویان آن باید امامی باشند. و در صورت دوم، حجت و برهانی نیست، پس برای احتجاج مفید نیست.

جواب سوم: چرا نگوییم: نقل در اولین طبقه راویان، متواتر بوده، سپس به دلیل منکران زیاد امامت، که راویان برای نقل آن مؤاخذه می‌شدند، عامه از روایت آن خودداری کردند، و خاصه به دلیل تقیه، آن را از عموم کتمان کردند و فقط برخی از خواص اصحاب، آن را روایت نمودند.<sup>۱</sup>

---

۱- بنگرید به: تحقیق گسترده علامه امینی در الغدير ۱/۱۵۹-۲۱۳، تحت عنوان «المناشدة و الاحتجاج بحديث الغدير»، که در آن، ۲۲ مورد احتجاج و مناشده، فقط مربوط به حديث غدیر- را از اعلام اهل سنت نقل کرده، که فهرست آنها به شرح زیر است:

- (۱) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام -روز شوری، سال ۲۳ یا ۲۴ هجری.
- (۲) احتجاج دیگر حضرتش -در دوره خلافت عثمان.
- (۳) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام - در روز رجبه سال ۳۵.
- (۴) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر طلحه - در جنگ جمل، سال ۳۶.
- (۵) حدیث رکبان - در کوفه، سال ۳۶ یا ۳۷.
- (۶) احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام - در صفین، سال ۳۷.
- (۷) احتجاج حضرت زهرا علیها السلام.
- (۸) احتجاج امام حسن مجتبی علیه السلام - در مجلس معاویه، سال ۴۱.
- (۹) احتجاج امام حسین شهید صلوات الله علیه - در زمان معاویه، سال ۵۸ یا ۵۹.
- (۱۰) احتجاج عبدالله بن جعفر - در مجلس معاویه، بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام.
- (۱۱) احتجاج برد همدانی با عمرو بن عاص.
- (۱۲) احتجاج عمرو عاص با معاویه.
- (۱۳) احتجاج عمار یاسر با عمرو عاص - در صفین، سال ۳۷.
- (۱۴) احتجاج اصیغ بن نباته -در مجلس معاویه، سال ۳۷.
- (۱۵) احتجاج جوانی با ابوهریره -در مسجد کوفه.
- (۱۶) احتجاج کسی با زید بن ارقم.
- (۱۷) مناشده مردی عراقی به جابر بن عبدالله انصاری.
- (۱۸) احتجاج قیس بن سعد با معاویه -سال ۵۰ یا ۵۶.
- (۱۹) احتجاج دارمیة حجویه با معاویه -سال ۵۰ یا ۵۶.
- (۲۰) احتجاج عمرو اودی.
- (۲۱) احتجاج عمر بن عبدالعزیز اموی - در حدود سال ۱۰۰.
- (۲۲) احتجاج مأمون عباسی با دانشمندان.

**جواب چهارم:** فرض می‌کنیم که احتجاجی به این حدیث صورت نگرفته باشد. اما در آن صورت نیز، به معنی عدم نصّ بر علی علیه‌السلام نیست. زیرا تواند بود که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دشمنان خود - به دلیل برگزیدن دنیا و میل به سلطنت دنیا - جرأتی در برابر خود سراغ داشت که اگر احتجاج می‌فرمود، راهی به انکار آن نداشتند، مگر عناد و ردّ و تکذیب آن؛ و در این صورت، ضرر احتجاج بیش از ضرر ترک آن بود.

**سؤال دهم -** اگر نصّ ثابت بود، علی علیه‌السلام بعد از قتل عثمان، برای خود بیعت نمی‌گرفت؛ و برای امامت خود به حجّت الهی احتجاج می‌فرمود، زیرا تقیه در آن زمان برداشته شده بود.

**پاسخ** - چون پس از بیست و پنج سال حکومت خلفا، به تدریج، اصل «امامت بر اساس نصّ الهی» فراموش شده، و «امامت به انتخاب مردم» در اذهان جایگزین شده بود، لذا امام علیه‌السلام برای باز پس گرفتن منصب الهی خود، به روشی رفتار کرد که مورد انکار مردم نباشد.

به‌علاوه، کسانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از آن‌ها کمک خواست اکثراً قائل به امامت دو خلیفه اول بودند. لذا احتجاج حضرتش به نصّ الهی، در این زمینه، مشکلاتی ایجاد می‌کرد. و در آن صورت، افراد شنوا و مطیع علی علیه‌السلام با معتقدان به امامت دیگران برابری نمی‌کردند.

همچنین امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نصوص وارده در مورد خود اشاره فرموده است، از جمله در خطبه شقشقیه که فرمود:

لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ أَخُو تَيْمٍ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ  
الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى.

ابن ابی قحافه (ابوبکر) جامه خلافت را در حالی بر تن کرد، که خود، می‌دانست که جایگاه من نسبت به جانشینی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، جایگاه محور نسبت به آسیاب است. آن حضرت، در مواضع عدیده، تصریح فرمود که پیشینیان حق او را غصب و منع کردند. و این مضامین در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام و در بعضی احادیث محدثان عامه - که اهل عناد نبودند - موجود است.<sup>۱</sup>

---

1- به عنوان نمونه، بنگرید به: بحارالانوار ۴۹۷/۲۹-۶۵۲-۱۵، که علامه مجلسی، دهها حدیث از منابع معتبر شیعه و عامه، در مورد شکایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غصب حق خود توسط غاصبان، روایت کرده است.

و اما تصریح امیرالمؤمنین به نصّ، بعضی از اخبار این موضوع به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله در همین کتاب (المسلک) نقل شده است.

**سؤال یازدهم** - اگر نصّ معلوم بود، بر عباس بن عبدالمطلب پوشیده نمی ماند تا آنکه بگوید:

أمددُ یدکَ أبا یعکَ...<sup>۱</sup>

دستت را درازکن، تا با تو بیعت کنم.

تا اینکه مردم بگویند: عموی رسول الله با پسر عمویش بیعت کرد که دو نفر در مورد تو مخالفت نکنند.

**پاسخ** - در مورد کلام عباس (امدد یدک ابا یعک ...) می گوئیم:

از آنجا که بسیاری از دنیامداران، نصّ بر امامت علی علیه السلام را انکار کردند و اکثر عامّه نیز از آنان پیروی کردند. و به اختیار مردم در امر امامت قائل شدند، عباس نیز به علی علیه السلام به گونه ای پیوست که حجت بر عامّه - که قائل به این اصل بودند - تمام شود؛ و این بعید نیست. و در مناظره؛ بسیار دیده می شود که بر اساس مسلمات طرف خصمه پیش روند. و اگر بر اساس مسلمات نزد طرف نباشد، برای ایجاب حجت، به گونه ای که مؤونه استدلال را برای او کفایت کند، پس چرا امر چنین نباشد؟<sup>۱</sup>

---

۱- المسلك فی اصول الدین / ۲۲۶-۲۴۰.

### ب- کلام ابن خزاز قمی

در این قسمت، بیانی از ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی -از اعیان علمای شیعه قرن چهارم و از شاگردان ابن بابویه- در اثبات تواتر و حجیت نصوص بر امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام را به طور خلاصه نقل می‌نمائیم:

ابن خزاز قمی در کتاب نفیس «کفایه الاثر»، پس از روایت احادیث نصوص می‌فرماید:

«نیک بنگرید -خدا شما را رحمت کند- به این راویان از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، و خاندان پاک نهاد حضرتش صلوات الله علیهم اجمعین، و تابعین که این اخبار در نصّ بر ائمه علیهم السلام از طریق آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.

آیا بر این گونه کسان، دروغ سازی احتمال می‌رود؟ در حالی که شهرهای آن ها هم دور است و عقاید مختلف دارند، یک معنی را با الفاظ مختلف روایت کرده اند.



آنگاه ببینید که اینان گروهی زیادند، و تمام شرایط تواتر را به دست آورده‌اند. و می‌بینیم که در قبول اخبار نصّ بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام اتفاق رأی دارند. با این مقدمات، احتمال دروغ‌سازی درباره آن‌ها قابل قبول نیست. اگر در اینجا احتمال دروغ را جاری بدانیم، آنگاه می‌توان به یک ملحد حق داد که بگوید:

تمامی آنچه که مسلمانان در فضائل پیغمبرشان نقل می‌کنند، اخباری ساختگی و دروغین است!

پس در اینجا دو راه وجود دارد:

یکی - قبول قول ملحدان. (و در نتیجه: انکار اصل نبوت).

دوم - قبول تواتر اخبار نصوص ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام (یعنی: قبول اصل نبوت و امامت).

طبعاً اثبات امامت از نفی نبوت بهتر است.

\* \* \*

ممکن است گوینده‌ای بگوید:

چرا این اخبار را گذشتگان ما نقل نکرده‌اند، و در کتب خود نیاورده‌اند، و در سراسر جهان منتشر نساخته‌اند، تا ما آن‌ها را بشنویم، و آن‌ها را روایت کنیم، چنانکه شما روایت می‌کنید؟

یا بگوید: چرا شماری زیاد از راویان، خبری را که مورد نیاز شدید امت بود،

کتمان کردند؛ با اینکه وعده‌هایی برای این کتمان بیان شده بود؟

می‌گوییم: ما کتمان را در مورد این راویان فراوان نمی‌پذیریم، مگر بعد از تغییر

حالت و ورود شبهه در قلب بعضی از آنها، که آنها را در دین خود متزلزل کرد.

وقتی حال دگرگون شد، و شبهه پدید آمد، و آن گروه روی گرداندند از آنچه شنیده و دیده بودند، کتمان پیش آمد. غلبه سلاطین جور نیز - که مخالف نشر دین حق بودند، و راویان صادق را تهدید به قتل و حبس و آوارگی می‌کردند - به این کتمان کمک نمود. و مردم، به جاهلان عالم‌نما اقتدا کردند.

دلیل ما بر صحّت این دعوی، آن است که قوم حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام چون حالت آنها دگرگون شد، و شبهه در دل‌هایشان پدید آمد، تمامی آنچه از پیامبرشان شنیده بودند، فراموش کردند. بنی اسرائیل از پیغمبر خود چنین به یاد داشتند که خدای تعالی، مثل و نظیر ندارد. عقل آنها نیز چنین می‌گفت که صانع، با آفریده خود شباهت نمی‌یابد. هارون، وصی موسی علیه السلام نیز آن‌گونه تذکر می‌داد. و می‌فرمود:

«يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ»

ای گروه! شما به گوساله سامری آزموده شدید، در حالی که خدای شما، خدای رحمن است. ۱.

اما آنان، این همه را از یاد بردند، تا آنجا که به قتل هارون - در برابر تذکراتی که می‌داد- کمر بستند و گفتند:

«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»

ما همچنان بر گرد این گوساله‌ایم، تا موسی به نزد ما بازآید.<sup>۱</sup>

اینک چه می‌شود که بپذیریم قضیهٔ بنی‌اسرائیل در این امت تکرار شده است؟ مگر نه این که پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها فرمود که:

شما مسلمانان، تمام کارهای بنی‌اسرائیل را تکرار می‌کنید، و در هر سوراخی رفته‌اند، می‌روید.

\*\*\*

به علاوه، بین کتمان از این جهت، و بین دروغ‌سازی، تفاوتی آشکار وجود دارد: کتمان، وقتی به این صورت پیش آمد، با شبهه‌ای پیش می‌آید که ممکن است توهّم صحت از آن شود.

اما دروغ چنین نیست. نمی‌بینی که حیل‌گران و فریبکاران، وقتی می‌خواهند مطلبی را برای گروهی دگرگون کنند به آن‌ها می‌گویند:

«خبری که شنیده‌اید، معنایی دیگر دارد، غیر از آنچه به شما گفته‌اند، و ما مراد

و مقصود خبر را بهتر می‌فهمیم».

شیطان در اینجا سلطه می‌یابد، و دام می‌سترد. اما هیچگاه با خبری جعلی - که جعل آن آشکار باشد - آنان را به راه باطل نمی‌کشاند، تا پرده نفاق از چهره آنها نیفتد. پس کتمان به صورتی پیش می‌آید که کذب اتفاق نمی‌افتد.

\* \* \*

می‌گویند: به ما خبر دهید که بنی امیه و نواصب در دشمنی خود بیشتر تأکید ورزیدند یا نیکان امت در محبت خود به اهل بیت علیهم السلام؟

و خبر دهید که خوف عالمان امامیه در قرون گذشته بر نشر خبر نص بیشتر بود، یا خوف طعن هایی که بر این اخبار می‌شد؟

گوییم: کلام شما مانند آن است که گفته می‌شود:

مشرکان عرب، با بسیاری از قرآن معارضه کردند به کلامی که به ادعای آنها فصیح تر و شیواتر از قرآن است. و آن کلام را در محافل و مجالس خود پراکندند. اما آنها فراموش شد و از یاد رفت. و گرنه در طول این سالها و قرنهای مبارزه با اسلام، آن کلمات بشر ساخته، در برابر کتاب آسمانی قرآن مطرح می‌شد.

حال گوییم: در برابر سؤال یهود چه می‌گویید که: دشمنی گذشتگان ما، شدیدتر بود، یا دوستی امت شما در تأکید امر پیامبرشان؟ هر کدام را که برتر بدانید، از شما برهان می‌طلبند.

اما اگر هر دو را در یک درجه بدانید، می‌گویند:

آیا گذشتگان ما را می‌رسد که با وجود کثرت عدد و دوری مکانها، و رسیدن به شرط تواتر، بشارات حضرت موسی علیه السلام را در مورد پیامبر شما (صلی الله

علیه و آله و سلم) و تهدید الهی را بر کتمان آن بشنوند و سپس انکار کنند؟ هر چه به آنها بگوئید، همان کلام، حجت بین ما و شما خواهد بود.

\* \* \*

از سوی دیگر، آنچه تواتر این روایان را استحکام می‌بخشد، موافقت نظر آنهاست با بیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که به حکم آیات و روایات فراوانی - از جمله آیه مباحله، آیه تطهیر، حدیث ثقلین، حدیث سفینه - پاک و معصومند. و هر کدام از آنان، بر امام پس از خود، نص روشن دارد. نصوصی که همه روایان - با عقاید گوناگون - شنیده و به حافظه تاریخ سپرده‌اند. این امر آنقدر روشن است که با وجود خوف از بنی امیه و بنی عباس، هیچ کس به رقابت با آنان برنخاست، و در تمام مشکلات علمی، پناهگاه دوستان و دشمنان بودند.

می‌گوییم: چگونه می‌شود این اخبار را به کذب و افک تأویل کرد؟ این، از عقل سلیم و منطق علمی دور است. و برهان محکمی بر آن اقامه نمی‌گردد. بلکه تواتر این روایات، هر گونه شک و تردید را برای کسی که جویای راه هدایت باشد، از میان می‌برد.

**والله الموفق و هو حسبی و نعم الوکیل.<sup>۱</sup>**

<sup>۱</sup> - نقل به تلخیص از: کفایه الاثر / ۲۰۰ - ۲۱۲.

ج - کلام شیخ طوسی (ره)

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه»، پس از نقل چند روایت در نصّ بر ائمه اثنا عشر علیهم السلام گوید:

اینها، بخشی بود از اخبار، که در موضوع می آوریم. و اگر بخواهیم تمام روایات را در این باب بیاوریم، این کتاب (الغیبه) به درازا می کشد. و این مقدار را نیز از آن رو آوردیم تا نقل دو گروه (شیعه و سنی) گواهی بر کلام ما باشد. و هر که جویای تفصیل باشد، باید به کتابهایی مراجعه کند که در این زمینه نگاشته اند.  
اگر بگویند:

این اخبار که روایت کرده اید، اخبار آحاد است. ابتدا بر صحّت این اخبار دلیل بیاورید. آنگاه ثابت کنید که مراد از آنها، همان امامان مورد نظر شماست. زیرا بعضی از این روایات، فقط عدد را نشان می دهد، نه نام ائمه شما را. پس شما چگونه این گونه روایات عددی را بر اثبات امامت ائمه خود دلیل می آورید؟

گوییم:

اما آنچه بر صحّت این اخبار دلالت دارد، این است که:

شیعه امامیه، به طریق تواتر، نسل به نسل آنها را روایت کرده‌اند. مبنای تصحیح این احادیث نیز در کتب امامیه موجود است.

همچنین نقل این احادیث توسط دو گروه - که در عقاید، با هم اختلاف دارند - صحت اخبار نقل شده مورد اتفاق را نشان می‌دهد.

چرا که انگیزه‌های این دو گروه، غالباً آنان را می‌دارد که در مورد مدح و ذم شخصیت‌ها، دو روش کاملاً مخالف در پیش گیرند، و هر گروه دلایل گروه دیگر را نقض و رد کند.

چون ببینیم این دو گروه مخالف، بر یک عقیده اتفاق دارند، و احادیث نصوص را انکار نمی‌کنند، می‌یابیم که خدای تعالی خود نقل این احادیث را عهده دار شده، و این دانشمندان را برای روایت احادیث مسخر داشته، و این دلیل بر صحت محتوای خبر است.

اما برای اینکه مراد از این اخبار، ائمه دوازده گانه است، چنین دلیل می‌آوریم که بر اساس اخبار قطعی، امامت در دوازده امام منحصر است، و این عدد نه کم می‌شود و نه زیاد. و اجماع فقهای امامیه و عامه بر این کلام محرز است.<sup>۱-۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - الغیبه / ۹۹ - ۱۰۱، چاپ نجف.

<sup>۲</sup> - اندیشمندان مکتب خلافت، با تمام صراحتی که در این نصوص وارد شده است، ائمه اثنی عشر را به خلفای غاصب اموی و عباسی تأویل نموده‌اند. که برای پاسخگویی به این سخنان ناروا بنگرید به:

کتاب معالم المدرستین ۱/ ۴۶۰ - ۴۷۴ (حیرتهم فی تفسیر الحدیث)، کتاب شناخت امام تألیف مهدی فقیه ایمانی ص ۲۳۰ - ۲۶۷، کتاب دلیل المتحیرین - تألیف علی آل محسن - انتشارات انوارالهدی - قم - ۱۴۱۵ ص ۲۲۱ - ۲۴۰، و کلام میرداماد در کتاب «نبراس الضیاء» (چاپ هجرت قم ۱۳۷۴) ص ۳۹ - ۵۴.

## تواتر اسنادی

متن اساتید حدیث لوح و نمودار تفکیکی آنها







«حدیث لوح» با الفاظ گوناگون و از طرق مختلف در کتب حدیث و اخبار بیان شده است.

و ائمه معصومین از امام سجاد تا امام صادق علیهم السلام، این خبر را به اصحاب خود، منتقل فرموده‌اند:

الفاظ مختلف این خبر را بالغ بر دویست نفر از راویان حدیث، بیان کرده به یکدیگر منتقل نموده‌اند. و صاحبان کتب نیز به طور منظم و جامع آنها را ضبط نموده‌اند.

در میان این افراد، افراد صاحب نامی وجود دارند که هر کدام به ایمان و تدین و تقوی و امانتداری و حُسن سیره شهره بوده‌اند.

و در بین ایشان به اصحاب بزرگواری برمی‌خوریم که در زمان خود به وثاقت مشهور بوده، و صاحبان کتب نیز به ایشان اعتماد کرده‌اند. و ایشان، این حدیث را از ائمه علیهم السلام نقل نموده‌اند. مانند:

- ابوخالد کابلی، از امام سجاد علیه السلام.

- جابر بن یزید جعفی، ابوالجارود (زیاد بن منذر)، ابو هارون، ابونضره از امام

باقر علیه السلام.

- ابوبصیر، اسحاق بن عمّار، عبدالله بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام، عبدالله بن سنان اسدی، محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام.  
(تفصیل مطالب فوق در شجره اساتید حدیث لوح در ضمیمه کتاب آمده است).  
- در این کتاب طرق این حدیث را بنا بر نقل صاحبان کتب بررسی کرده و پس از آن ابتدا راویان حدیث لوح را بنا بر نقل فضل بن شاذان؛ و سپس بنا بر نقل ثقة الاسلام کلینی، بررسی می‌نماییم.

## \* طريق اول شيخ كلينى

١- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبى الجارود،

عن أبى جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

ابى الجارود

↑

ابن محبوب

↑

محمد بن حسين

↑

محمد بن يحيى

↑

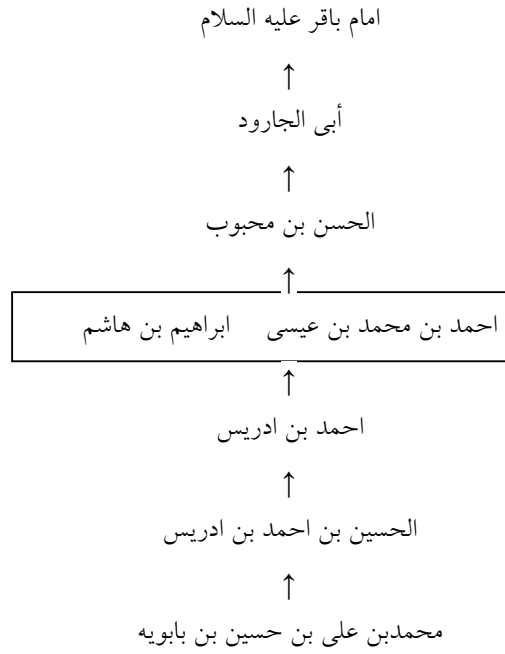
محمد بن يعقوب كلينى

---

<sup>١</sup> - كافي ١ / ٥٣٢.

## \* طريق اول شيخ صدوق

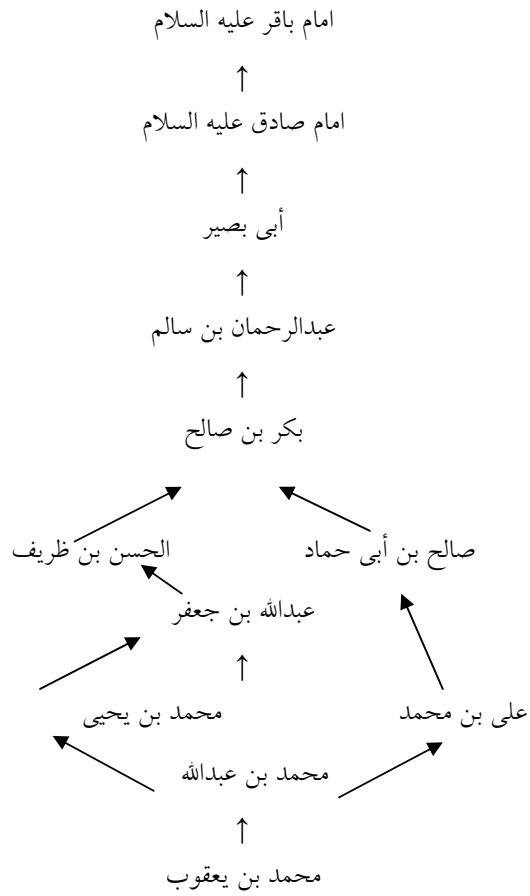
٢- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال: حدثنا أبى، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ و إبراهيم بن هاشم جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله انصارى.<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨ - ٣١٢، عيون الاخبار / ٤٧، عوالم نصوص / ٦٥، بحار ٣٦ / ٢٠٢.

## طريق دوم و سوم ثقة الاسلام كليني

٣ و ٤- محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف [ح] و على بن محمد، عن صالح بن أبى حماد [جميعاً]، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبى عبدالله عليه السلام.<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - كافي ١ / ٥٢٧، جواهر السنه ٢٠١ - ٢٠٢.

طريق مسعودى

٥- ابى الحسن صالح بن ابى حماد و الحسن بن ظريف معاً، عن بكر بن صالح،  
عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابى بصير، عن الصادق عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

أبى بصير

↑

عبدالرحمن بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

صالح بن ابى حماد حسن بن ظريف

↑

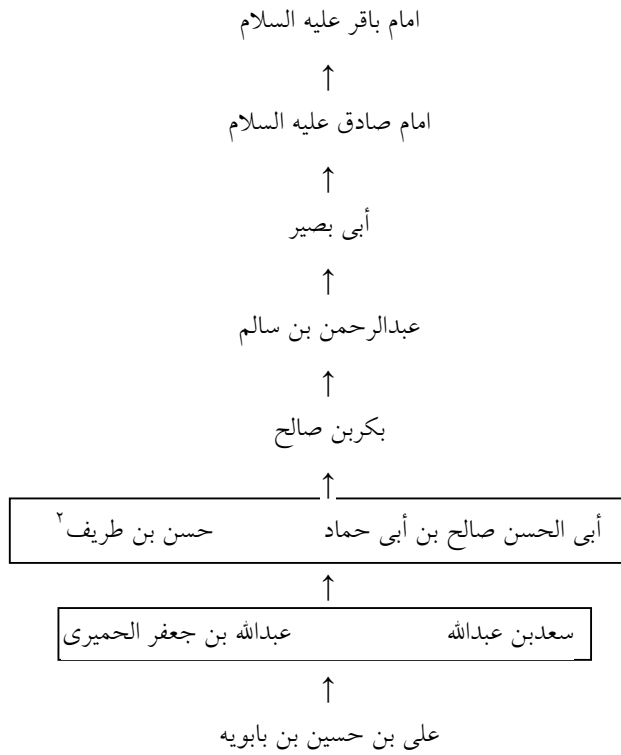
على بن الحسين المسعودى

<sup>١</sup> - اثبات الوصية / ٢٦٠.



طريق على بن بابويه «صدوق اول»

٦- سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعاً، عن أبي الحسن صالح بن أبي حماد، والحسن بن طريف جميعاً: عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال:  
قال أبي عليه السلام لجابر بن عبدالله انصاري.<sup>١</sup>

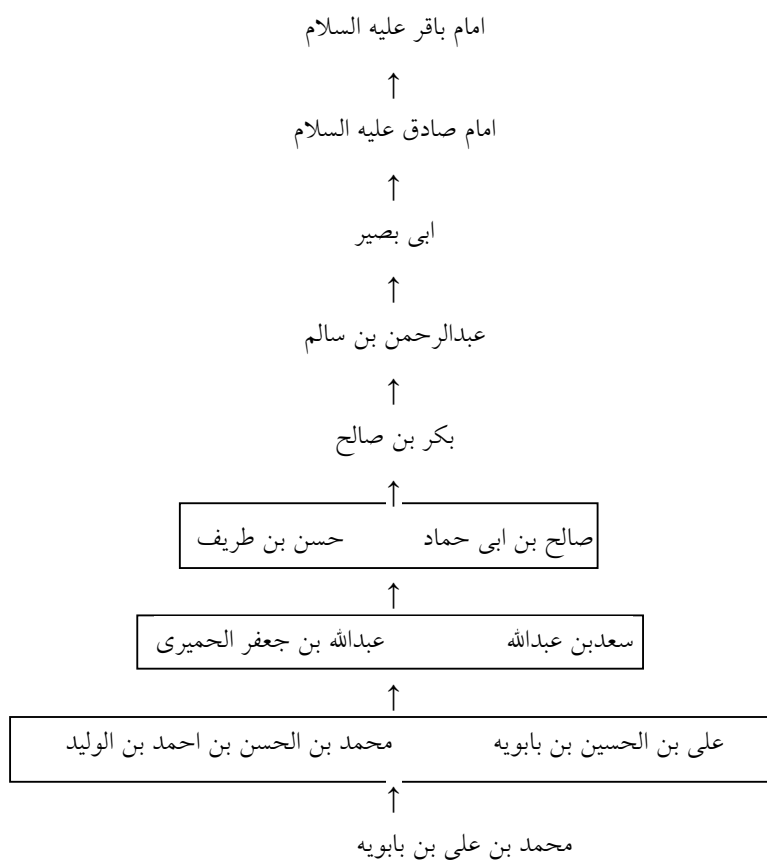


<sup>١</sup> - الامامة و التبصرة: / ١٠٣.

<sup>٢</sup> - حسن بن طريف را حسن بن طريف نيز ضبط نموده اند.

### طریق دوم شیخ صدوق

۷- حدثنا أبي، و محمد بن الحسن رضی الله عنهما، قالوا: حدثنا سعد بن عبدالله؛  
و عبدالله بن جعفر الحمیری جميعاً، عن أبي الحسن صالح بن أبي حمّاد؛ و الحسن  
بن طریف جميعاً، عن بكر بن صالح.<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> - کمال الدین: ۱ / ۳۰۸ - عوالم بخش نصوص / ۶۸ به نقل از احتجاج و کمال الدین و عیون اخبار الرضا علیه السلام، و با اختلاف در الفاظ حدیث عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۴۷ - ۴۰، و جواهر السنیة / ۲۰۴ -

## \*طريق سوم شيخ صدوق

٨- الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

ابي الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

باسانيد

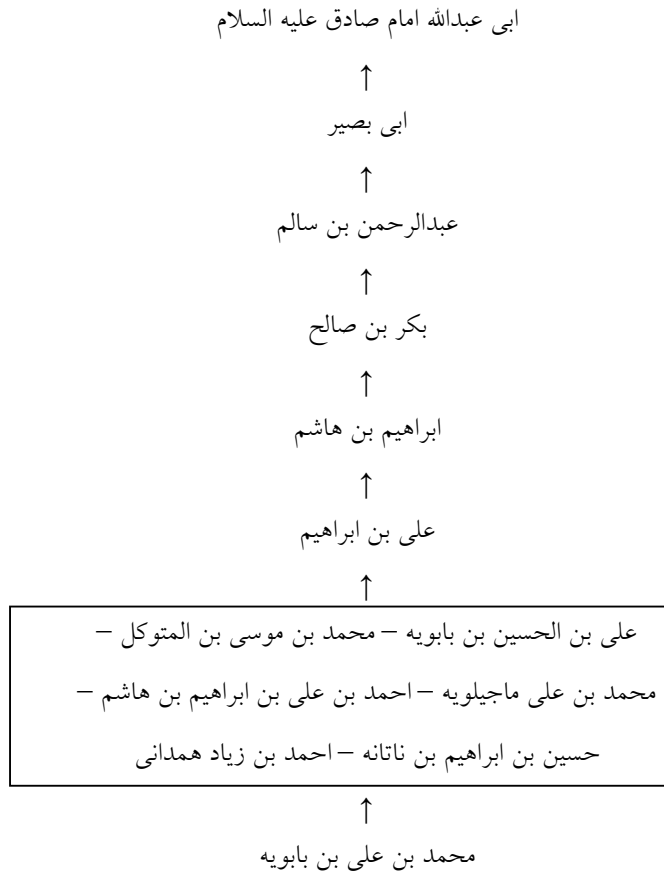
↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - من لا يحضره الفقيه ٤ / ١٨٠ ح ٥٤٠٨.

## \*طريق چهارم شيخ صدوق

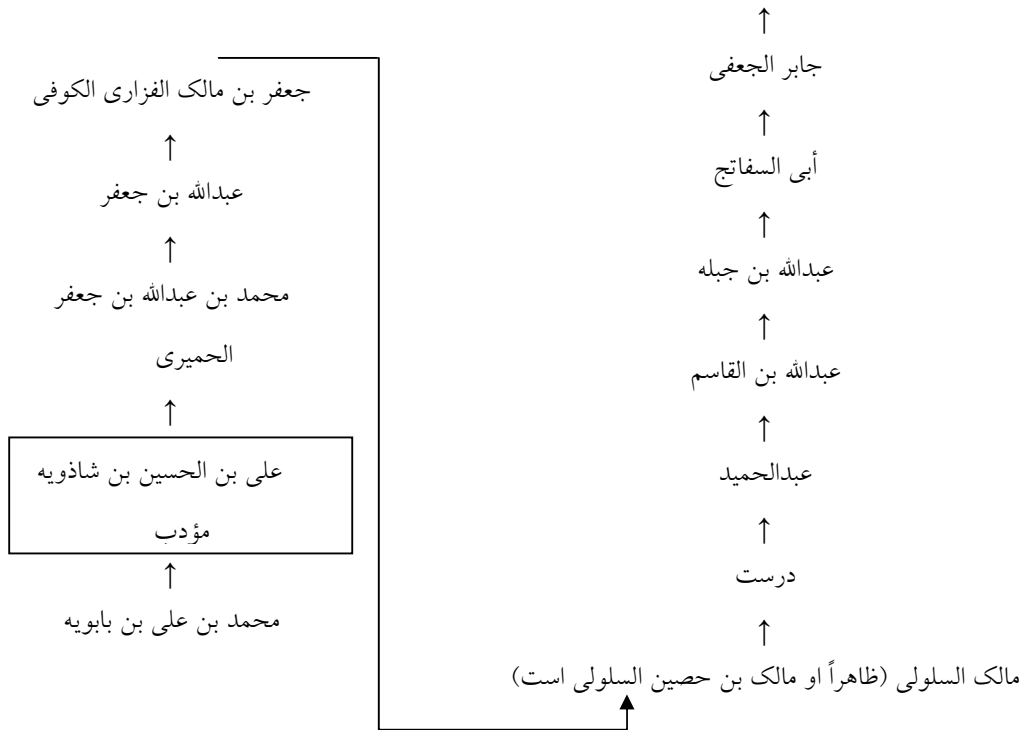
٩- حدثنا أبي: و محمد بن موسى بن المتوكل، و محمد بن علي ماجيلويه؛ و أحمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم؛ و حسين بن ابراهيم بن ناتان؛ و أحمد بن زياد الهمداني رضی الله عنهم قالوا: حدثنا علي بن ابراهيم، عن أبيه ابراهيم بن هاشم، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام<sup>١</sup>.



<sup>١</sup> - كمال الدين ١ / ٣٠٨، بحار ٣٦ / ١٩٥، الامامه و التبصرة / ١٠٣، عيون اخبار الرضا عليه السلام / ٤٠ -

## \*طریق پنجم شیخ صدوق

۱۰- حدثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدب؛ و احمد بن هارون القاضی رضی الله عنهما قالوا: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالک الفزازی الكوفی، عن مالک السلولی، عن درست عن عبد الحمید<sup>۱</sup>، عن عبدالله بن القاسم، عن عبدالله بن جبله، عن أبي السفاتج، عن جابر امام باقر علیه السلام



<sup>۱</sup> - در مصدر درست بن عبد الحمید آمده است؛ لکن بر اساس نظر اصلاحی حضرت آیة الله حاج شیخ محمد رضا جعفری تصحیح گردید.

<sup>۲</sup> - کمال الدین ۱ / ۳۱۲، عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۴۶، عوالم العلوم، مجلد نصوص / ۶۵، بحار الانوار

## \*طريق ششم شيخ صدوق

١١- حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه قال: حدثنى أبى، عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله انصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبى الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

محمد بن الحسين بن أبى الخطاب

↑

محمد بن يحيى العطار

↑

أحمد بن محمد بن يحيى العطار

↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨، عوالم نصوص / ٦٥، بحار ٣٦ / ٢٠١.

## \*طريق هفتم شيخ صدوق

١٢- حدثنا أبو محمد الحسن بن حمزة العلوي رضى الله عنه قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن الحسين بن درست السروى، عن جعفر بن محمد بن مالك قال: حدثنا محمد بن عمران الكوفى، عن عبدالرحمن بن أبى نجران؛ و صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن أبى عبدالله الصادق عليه السلام أنه قال: يا إسحاق!! ابشرك، قلت: بلى جعلت فداك يا ابن رسول الله. فقال: وجدنا صحيفةً باملا رسول الله صلى الله عليه وآله و خط أمير المؤمنين عليه السلام<sup>١</sup>

رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم

↑

امير المؤمنين عليه السلام (صحيفة حضرت)

↑

امام صادق عليه السلام

↑

اسحاق بن عمار

↑

عبدالرحمن بن أبى نجران	صفوان بن يحيى
------------------------	---------------

↑

محمد بن عمران الكوفى

↑

جعفر بن محمد بن مالك

↑

أبو جعفر محمد بن الحسين بن درست السروى

↑

أبو محمد الحسن بن حمزة العلوى

↑

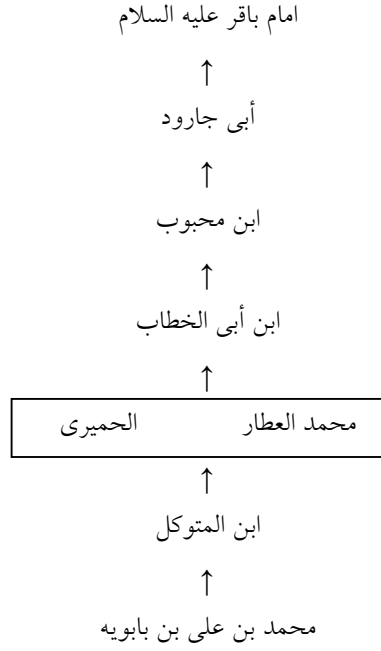
محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨، عيون الاخبار / ٤٥، الجواهر السنهيه / ٢٠٥، عوالم نصوص / ٧٤، بحار الانوار ٣٦ / ٢٠٠.

## \*طريق هشتم شيخ صدوق

١٣- عن ابن المتوكل عن محمد العطار والحميري معاً عن ابن أبي الخطاب عن

ابن محبوب<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - كمال الدين: ١ / ٣٠٨، بحار ٣٦ / ٢٠٢.



## \*طریق نهم شیخ صدوق

۱۴- حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه، قال: حدثنا الحسن بن إسماعيل، قال: حدثنا سعيد بن محمد بن القطان، قال: حدثنا عبدالله بن موسى الروياني أبو تراب<sup>۱</sup>، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني عبدالله بن محمد بن جعفر، عن أبيه عن جده أن محمد بن علي باقر العلم عليهما السلام جمع ولده ورسول الله صلى الله عليه وآله عليه السلام و إماماء رسول

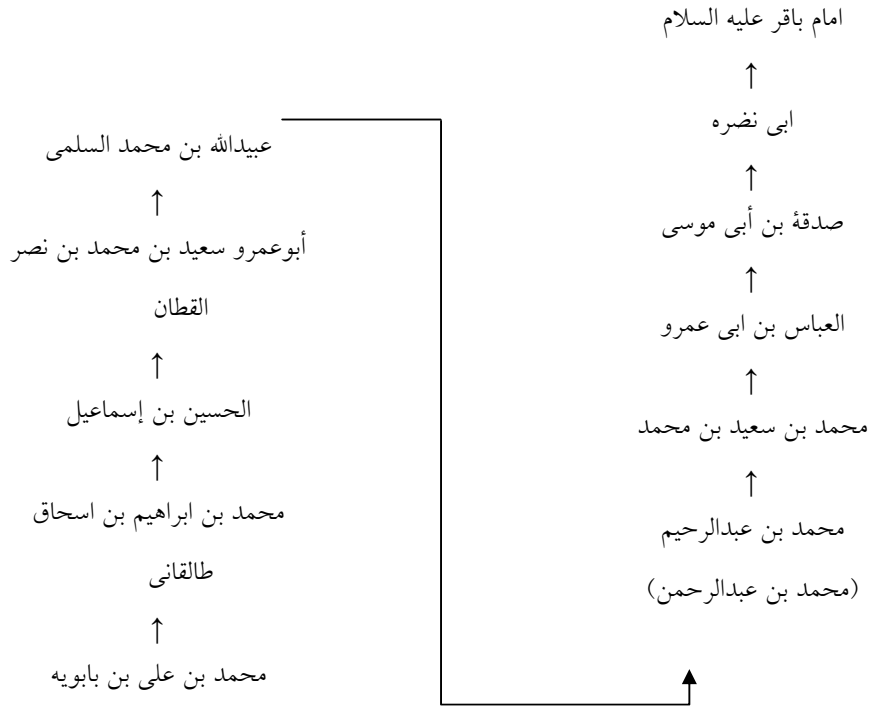


<sup>۱</sup> - در بعضی از نسخ عبيدالله بن موسى الروياني آمده است.

<sup>۲</sup> - کمال الدين: ۱ / ۳۰۸ - ۳۱۳، عيون اخبارالرضا عليه السلام / ۴۵، عوالم نصوص / ۶۳ - ۶۶، بحار ۳۶ / ۲۰۱.

## \*طريق دهم شيخ صدوق

١٥- حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني، قال: حدثنا الحسين بن اسمعيل، قال: حدثنا ابو عمر و سعيد بن محمد بن نصر القطان، قال: حدثنا عبيدالله بن محمد السلمى، قال: حدثنا محمد بن عبدالرحيم (محمد بن عبدالرحمن) قال: حدثنا محمد بن سعيد بن محمد، قال: حدثنا العباس بن ابي عمرو، عن صدقة بن ابي موسى عن ابي نصره قال: لما احتضر ابو جعفر محمد بن على الباقر عليهما السلام عند الوفاء، دعا بابنه الصادق عليه السلام...<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - عيون الاخبار / ٤٠ - ٤٧، كمال الدين / ١ / ٣٠٥، بحار الانوار / ٣٦ / ١٩٣.

## \*طريق يازدهم شيخ صدوق

١٦- حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه، قال: حدثنا أبى، عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله الانصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبى الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

محمد بن الحسين بن أبى الخطاب

↑

محمد بن يحيى عطار

↑

احمد بن محمد بن يحيى العطار

↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - عيون الاخبار / ٤٠ - ٤٧، عوالم نصوص / ٦٥.

## \*طريق دوازدهم شيخ صدوق

١٧- حدثنا أبي رضى الله عنه، قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبدالله الانصارى<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبي الجارود

↑

الحسن بن محبوب

↑

محمد بن الحسين بن أبي الخطاب

↑

سعيد بن عبدالله

↑

على بن حسين بن بابويه

↑

محمد بن على بن بابويه

<sup>١</sup> - خصال: ٤٧٧، عوالم نصوص: / ٦٥، بحار: ٣٦ / ٢٠٢.

## \*طريق اول شيخ مفيد

١٨- أخبرني أبو القاسم جعفر بن محمد، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر محمد بن علي (عليهما السلام) عن جابر بن عبد الله الأنصاري<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبي الجارود

↑

ابن محبوب

↑

محمد بن الحسن

↑

محمد بن يحيى

↑

محمد بن يعقوب كليني

↑

أبو القاسم جعفر بن محمد

↑

محمد بن محمد بن نعمان (مفيد)

<sup>١</sup> - ارشاد / ٣٤٨، كافي / ٥٣٢.

## \*طريق دوم شيخ مفيد

١٩- حدثنا محمد بن معقل، قال: حدثنا أبي، عن عبدالله بن جعفر الحميري عند قبر الحسين عليه السلام في الحائر سنة ثمان و تسعين و مائتين، قال، حدثنا الحسن بن طريف بن ناصح، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أبي - محمد عليه السلام - لجابر بن عبدالله الانصاري:<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

ابي بصير

↑

عبدالرحمان بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

الحسن بن طريف بن ناصح

↑

عبدالله بن جعفر الحميري عند قبر الحسين عليه السلام سنة ٢٩٨

↑

معقل

↑

محمد بن معقل

↑

محمد بن محمد بن نعمان

<sup>١</sup> - اختصاص / ٢١٠، عوالم نصوص / ٧٢، بحار ٣٦ / ١٩٧.

**\*طريق اول ابى جعفر محمد بن الحسن معروف به شيخ طوسى**

٢٠- ابو على الحسن بن محمد، قال حدثنا الوالد، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى، قال: أبو محمد الفحام قال: حدثنى عمى، قال: حدثنى أبو العباس أحمد بن عبدالله بن على الرأس، قال: حدثنا أبو عبدالله عبدالرحمن ابن عبدالله العمري، قال: حدثنا أبو سلمة يحيى بن المغيرة، قال: حدثنى اخى محمد بن المغيرة، عن محمد بن سنان، عن سيدنا ابى عبدالله جعفر بن محمد عليهماالسلام<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

محمد بن سنان

↑

محمد بن المغيرة

↑

ابو سلمه يحيى بن المغيرة

↑

ابو عبدالله عبدالرحمن بن عبدالله العمري

↑

ابو العباس احمد بن عبدالله بن على الرأس

↑

عمرو بن يحيى فحام

↑

ابو محمد فحام

↑

ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى

<sup>١</sup> - امالى طوسى / ٢٩٧، عوالم نصوص / ٦٦، بحار / ٣٦ / ٢٠٢، جواهر السنيه / ٢٠٦.

اين همان طريق ابى جعفر طبرى امامى صاحب بشاره المصطفى و طريق شيخ حر عاملى نيز مى باشد، كه ذكر خواهد شد.

## \*طریق دوم شیخ طوسی

۲۱- غیبه الطوسی: جماعه، عن أبی المفضل، عن الحمیری، عن أبیه، عن الفزازی، عن محمد بن نعمه السلولی، عن وهیب بن حفص<sup>۱</sup>، عن عبدالله بن القاسم، عن عبدالله بن خالد، عن أبی السفاتج، عن جابر بن یزید، عن أبی جعفر علیه السلام، عن جابر الانصاری.<sup>۲</sup>



<sup>۱</sup> - در بعضی از نسخ چنین آمده است: وهب بن جعفر.

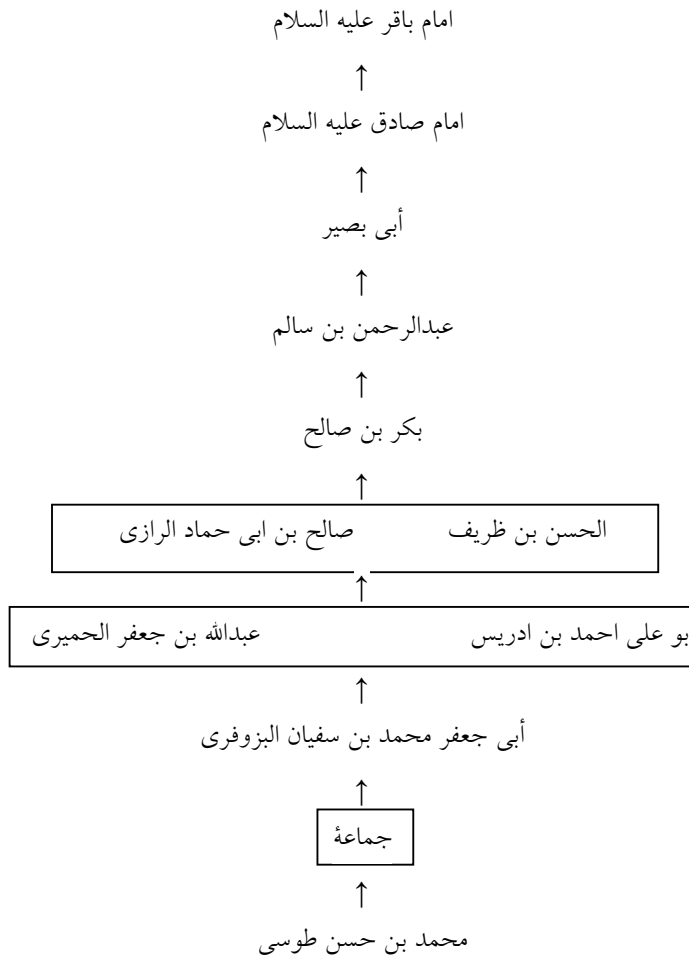
<sup>۲</sup> - الغیبه / ۹۲، عوالم العلوم (نصوص) / ۶۵، بحارالانوار / ۳۶ / ۲۰۲، و این حدیث در کتب ذیل نیز آمده است:

کمال الدین: ۳۱۱ ح ۳ و ۴ و ص ۲۶۹ ح ۱۳. و عیون الاخبار: ۱ / ۴۶ ح ۶ و ص ۴۷ ح ۷. خصال ۴۷۷، کافی ۱ / ۵۳۲ اثبات الهداه ۲ / ۲۹۵ اعلام الوری ۳۸۶ و كشف الغمة: ۲ / ۵۰۵ و رواه فی الفقیه: ۴ / ۱۸۰ - ۵۴۰۸ حسن بن محبوب و اورده فی جامع الاخبار: ۲۰ عن الحسن بن محبوب و روضة الواعظین: ۲۱۰ عن جابر و أخرجه فی الوسائل ۱۱ / ۴۹۰۰ ح ۲۰ عن الكمال و الفقیه و الكافی و رواه الحموی فی فرائد السمطین: ۲ / ۱۳۹، ح ۴۳۵ باسناده الی صدوق



## \*طريق سوم شيخ طوسي

٢٢- و أخبرني جماعة عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري عن أبي علي  
 احمد بن ادريس و عبدالله بن جعفر الحميري عن ابي الخير صالح بن ابي حماد  
 الرازي و الحسن بن ظريف جميعاً عن بكر بن صالح عن عبدالرحمن بن سالم عن  
 أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال ابي محمد بن علي (عليهما السلام)<sup>١</sup>



<sup>١</sup> - غيبت طوسي / ٩٣، عوالم نصوص / ٧٣، بحار / ٣٦ / ١٩٧.

## \*طريق فضل بن شاذان

٢٣- قال الفضل بن شاذان - عليه الرحمة و الغفران -: حدثنا صفوان بن يحيى -  
رضى الله عنه - قال: حدثنا أبو أيوب ابراهيم بن أبي زياد الخزاز، قال: حدثنا أبو  
حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال:  
دخلت على مولاي على بن الحسين بن على بن أبي طالب - عليهم السلام -  
فرأيت فى يده صحيفة كان ينظر اليها و يبكى بكاء شديداً. فقلت:  
فداك أبى و أمى يا ابن رسول الله! ما هذه الصحيفة؟  
قال - عليه السلام -: هذه نسخة اللوح الذى أهداه الله تعالى الى رسوله صلى الله  
عليه و آله.<sup>١</sup>

رسول الله صلى الله عليه و آله

↑

امير المؤمنين عليه السلام (صحيفة امير المؤمنين)

↑

امام سجاد عليه السلام

↑

أبى خالد كابلى

↑

أبو حمزة الثمالي

↑

أبوأيوب ابراهيم بن أبى زياد الخزاز

↑

صفوان بن يحيى

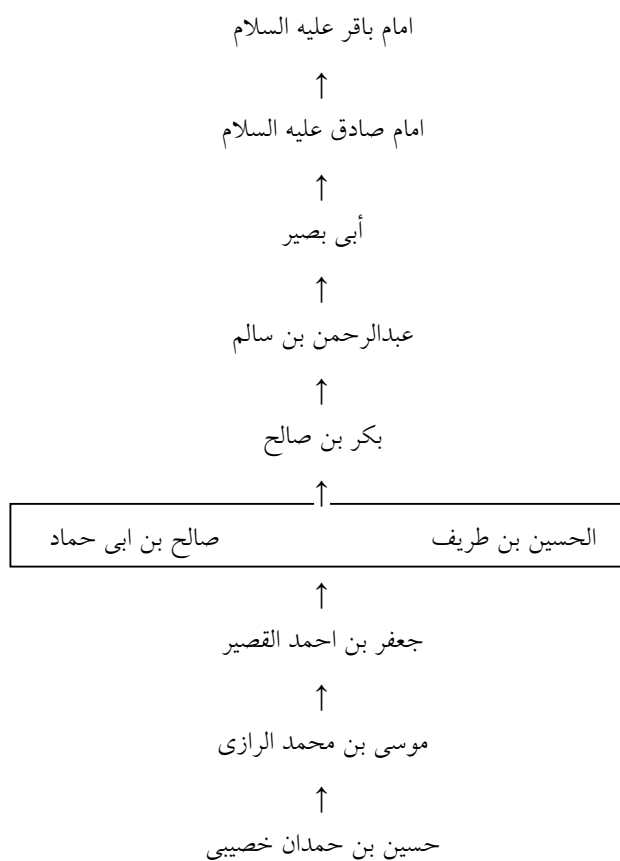
↑

فضل بن شاذان

<sup>١</sup> - كفاية المهتدى: / ٤٣.

## \*طریق حسین بن حمدان خصیبی

۲۴- عن موسى بن محمد الرازی عن جعفر بن احمد القصیر، عن صالح بن ابی حماد، و الحسین بن طریف<sup>۱</sup> جميعاً، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبی بصیر عن أبی عبدالله الصادق علیه السلام.<sup>۲</sup>



<sup>۱</sup> - الحسین بن طریف شاید همان الحسن بن طریف باشد.

<sup>۲</sup> - هداية الكبرى: / ۳۶۴.

## \*طريق ابى جعفر طبرى امامى

٢٥- و بالاسناد عن أبى محمد بن الفحام، قال حدثنى عمى، قال حدثنى أبو العباس أحمد بن عبدالله بن على الراس، قال حدثنا أبو عبدالله عبدالرحمن بن عبدالله العمرى، قال حدثنا أبو سلمة يحيى بن المغيرة، قال حدثنى أخى محمد بن المغيرة عن محمد بن سنان عن سيدنا أبى جعفر بن محمد عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

محمد بن سنان

↑

محمد بن المغيرة

↑

ابو سلمه يحيى بن المغيرة

↑

ابو عبدالله عبدالرحمن بن عبدالله العمرى

↑

ابوالعباس احمد بن عبدالله بن على الراس

↑

عمرو بن يحيى فحام

↑

أبى محمد بن فحام

↑

ابو جعفر طبرى صاحب بشارة المصطفى

<sup>١</sup> - بشارة المصطفى / ١٨٣.

## \*طريق نعماني

٢٦- موسى بن محمد القمي ابوالقاسم بشيراز، سنه ثلاث عشرة و ثلاثمائة. قال  
 حدثنا سعد بن عبدالله الاشعري عن بكر بن صالح عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابي  
 بصير عن ابي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

امام صادق عليه السلام

↑

أبي بصير

↑

عبدالرحمان بن سالم

↑

بكر بن صالح

↑

سعد بن عبدالله الاشعري

↑

موسى بن محمد القمي ابوالقاسم (شيراز - سال ٣١٣)

↑

محمد بن ابراهيم نعماني

<sup>١</sup> - غيبت نعماني / ٦٢ - ٦٤، بحار ٣٦ / ١٩٨.

## \*طريق ابن خزاز قمى

٢٧- على بن الحسن، عن محمد بن الحسين الكوفى، عن ميسرة بن عبدالله، عن عبدالله بن محمد بن محمد بن عبدالله القرشى، عن محمد بن سعد صاحب الواقدى، عن محمد بن عمر الواقدى عن أبى هارون، (ابومروان) عن أبى جعفر محمد بن على عليهما السلام، عن جابر بن عبدالله الانصارى.<sup>١</sup>

امام باقر عليه السلام

↑

أبى هارون (ابومروان)

↑

محمد بن عمر الواقدى

↑

محمد بن سعد صاحب الواقدى<sup>٢</sup>

↑

(ابوبكر) عبدالله بن محمد بن عبدالله القرشى

↑

ميسرة بن عبدالله

↑

محمد بن الحسين الكوفى

↑

على بن الحسن

↑

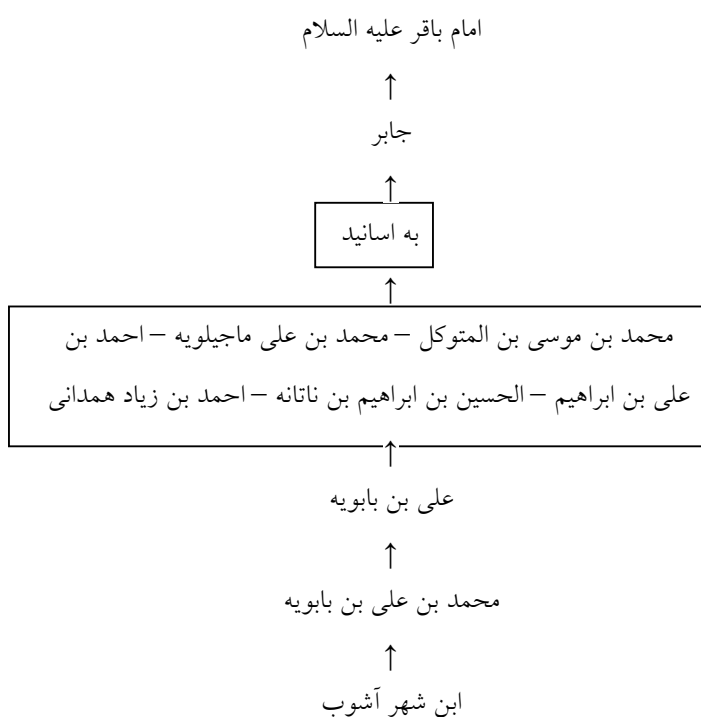
ابن خزاز قمى

<sup>١</sup> - كفاية الاثر / ١٩٦، بحار ٣٦ / ٣٥٢.

<sup>٢</sup> - اين شخص همان كاتب واقدى است. ميزان الاعتدال ٣ / ٥٦٠.

## \*طریق ابن شهر آشوب

۲۸- و ذکر فی کتاب مولد فاطمہ علیہا السلام انه اخبرنی ابی: سمع محمد بن موسی بن المتوکل، و محمد بن علی ماجیلویه، و احمد بن علی بن ابراهیم، و الحسین بن ابراهیم بن ناتانه، و احمد بن زیاد الهمدانی، باسانیدهم عن جابر بن عبدالله قال للباقر علیه السلام<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup> - مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۹۶.





سخن محدثان و اندیشمندان بزرگ  
درباره تواتر حدیث لوح



در این بخش، کلام بعضی از عالمان سلف را در مورد اهمیّت و اعتبار و تواتر حدیث لوح نقل می‌کنیم:

اول:

میرداماد گوید:

«این حدیث، از جمله روایاتی است که [دانشمندان] خاصّه و عامّه، از راههای مختلف و با اسانید زیاد بر آن اتفاق نظر دارند. تا آنجا که طرق آن قابل شمارش نیست.»

بنگرید به: شرعۀ التسمیۀ میرداماد، چاپ مهدیه اصفهان، ص ۸۳ و ۸۴. ضمناً کلام میرداماد را میرلوحی اصفهانی - که از تلامیذ او بوده - در کتاب خود کفایۀ المهتدی است.<sup>۱</sup>

همچنین شیخ حرّ عاملی در کتاب «کشف التعمیۀ فی حکم التسمیۀ»<sup>۲</sup> کلام میرداماد را نقل کرده است.

<sup>۱</sup> - گزیده کفایۀ المهتدی، ذیل حدیث ۴، ص ۴۴.

<sup>۲</sup> - کشف التعمیۀ، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۹۷، فصل ۱۲.

## دوم:

مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه در کتاب خود (الفوائد الطوسیة) گوید:

«حدیث لوحی که به طور مکتوب از آسمان نازل شده، و جابر از دست فاطمه سلام الله علیها گرفته و نوشته، و شامل نامه‌های امامان و احوال آنها و نصّ بر ایشان است؛ و امامان علیهم السلام آن را نوشته اند، و امام باقر علیه السلام آن را با جابر مقابله کرده، نه جای شکّ دارد و نه انکار می‌توان کرد.»<sup>۱</sup>

محدث عاملی، در کتاب کشف التعمیة می‌نویسد:

أوردّه أكثرُ علّما ثنّا المُحدّثینَ وَ طُرُقَهُ کثیرةٌ جدّاً.<sup>۲</sup>

عاملی، همچنین در کتاب اثبأ الهدأ، به تعدد حدیث لوح اشاره کرده و بدین طریق، مضامین اخبار لوح را با هم جمع نموده است.<sup>۳</sup>

و در جای دیگر در همان کتاب می‌نویسد:

«گروه زیادی از متأخرین بلکه اکثر آنان این خبر را نقل کرده اند.»<sup>۴</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - الفوائد الطوسیة، ص ۲۴۳، فائده ۵۷، طبع قم ۱۴۰۳.

<sup>۲</sup> - کشف التعمیة، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۵۹، فصل ۱، ذیل حدیث ۱۸.

<sup>۳</sup> - اثبأ الهدأ / ۲ / ۳۱۵.

<sup>۴</sup> - اثبأ الهدأ / ۲ / ۲۹۰ - ۲۹۱.

**سوم:**

ابوالصلاح حلبی (متوفی ۴۴۷) محدث و فقیه بزرگ شیعه در قرن پنجم، ضمن بحث از روایات نصوص بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام می نویسد:

«راویان، خبر لوحی را که خدای تعالی بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل فرموده، و در آن نامهای دوازده امام علیهم السلام هست، روایت کرده اند. و این حدیث را از طریقهای متعدد، از جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله روایت کرده اند...»<sup>۱</sup>

\* \* \*

**چهارم:**

مرحوم علامه علی بن یونس بیاضی عاملی در کتاب الصراط المستقیم می نویسد:

«این لوح را بیش از چهل راوی، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده اند.»<sup>۲</sup>

\* \* \*

**پنجم:**

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در روضه المتقین (شرح من لا یحضره الفقیه) حدیث را از محمد بن یعقوب کلینی و صدوق نقل کرده و آن را مستفیض دانسته است.<sup>۳</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - تقریب المعارف / ۴۲۱، تصحیح فارس حسون.

<sup>۲</sup> - الصراط المستقیم به نقل: اثبأ الهدأ / ۲ / ۲۹۱.

<sup>۳</sup> - روضه المتقین ۱۱ / ۶، ذیل: کتاب الوصیة، باب الوصیة من لدن آدم علیه السلام، حدیث ۵۴۰۸.

## ششم:

مرحوم میر ابوالقاسم کبیر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷) می‌نویسد:

«این حدیث را جمع کثیری از اعظام علمای ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین روایت کرده اند، که هر یک از ایشان در عصر خود نادره آفاق، و در زمره علمای تمام طوائف از مخالف و مؤالف یگانه و طاق، و در اکتساب علوم و معارف، پیوسته تمام دانایان روزگار از هر ملّتی به ایشان یکسره محتاج، و در درجات و معارج کمال همواره بر مفارق علمای اعصار در هر صنعتی ایشان، افسر و تاج بوده‌اند، و در ثقه و امانت و ورع و دیانت ایشان، احدی را از دوست و دشمن شکّی نبوده، و در مشکلات عویصه و مسائل غامضه، همه دانایان روزگار به ایشان پناه می‌برده‌اند. و گمان افتراء بستن یا پیروی اغراض فاسده دنیویّه کردن، در ایشان نمی‌رفته؛ و پادشاهی و سلطنتی و جاه و عزّتی یا درآمد و منفعتی، مانند دیگران در طرف دین ایشان در آن ازمنه نبوده که فریب آنها را خورده باشند، و دانسته یا ندانسته در راه باطل قدم سعی و اهتمام آفشده باشند.

بلکه خلاف آنها - به حکمت بالغه کریم متعال - همیشه برای ایشان بر نهج کمال حاصل بوده، و همواره و لایزال از رهگذر مخالفین در خوف و تقیه، و پیوسته و در هر حال از ضرر سلاطین و جبّارین در شدت و بلیّه بوده‌اند؛ و اغلب اوقات از ایشان متواری و گریزان می‌بوده، و کتب و روایات خود را از ایشان مستور و پنهان می‌داشته‌اند، و ضررهای عظیم مالی و جانی به ایشان می‌رسیده، و تمام را متحمّل می‌شده‌اند.

و در هر عصری بحمدالله تعالی ناقلان ثقات و راویان اثبات که از ایشان روایت می‌کرده‌اند، از کثرت به حدی بوده‌اند که از برای متتبعان در اکثر کتب و روایات

ایشان تواتر به هم رسیده است، و غالب ایشان نیز از اعظام علماء بوده اند؛ و به تأمل و تفکر در این امور، علم قطعی به هم می رسد که ایشان را در این ابواب جز حقیقت و حقایق، و به غیر از دین داری و امانت مطلقاً داعی دیگر نبوده است؛ و به این سبب نهایت وثوق و اعتماد، و قابلیت. احتجاج و استناد در روایات ایشان برای غیر فرقه شیعه نیز حاصل می تواند شد، اگر رمد عناد و عصبیت، دیده بصیرت کسی را مأوف و رنجور یا نابینا و کور نگردانیده باشد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

#### هفتم:

محدث متبّع مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی گوید:

«بدان که اخبار لوح، از اخبار مستفیضه است، بلکه توان گفت: نزدیک به تواتر معنوی است. اغلب محدثین امامیه - قدس است اسرارهم - و بعضی از محدثین عامه، خبر لوح را به طرق متعدّد روایت کرده اند.»

وی، پس از نقل روایت خبر لوح، به صورتهای متعدده می نویسد:

«واقعۀ نیز متعدد است، نه اینکه از قبیل وحدت واقعۀ و اختلاف در روایت است، چنانچه بر ناقدین اخبار پوشیده نیست.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - مناہج المعارف / ۲۴۶.

<sup>۲</sup> - عبقری الحسان، جلد اول، بساط اول، ص ۱۲ - ۱۳.





۴

شرح حال راویان حدیث لوح

در طریق فضل بن شاذان



اول - ابو خالد کابلی - ملقب به کنکر:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در تحفه الاحباب به نقل از رجال کشی، او را از خواص اصحاب حضرت سجاد علیه السلام بر شمرده است.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه نمازی؛ نیز در مستدرکات علم رجال خود<sup>۲</sup> او را از خواص اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهم بر شمرده است و کشی در رجال خود، در مدح او روایاتی را ذکر کرده که نشانگر شأن و جلالت والای او بوده است.

امام کاظم علیه السلام نیز ابو خالد را از حواریین امام سجاد علیه السلام ذکر کرده که خود برای شناساندن و توثیق ابو خالد کافیسست.

روایتی نیز از امام صادق علیه السلام درباره او ذکر شده که فرمودند:

او روزگاری خدمت محمد بن حنفیه نمود، به اعتقاد آن که محمد حنفیه امام

<sup>۱</sup> - تحفه الاحباب / ۵۴۸، شماره (۷۲۰).

<sup>۲</sup> - مستدرکات علم رجال الحدیث تألیف مرحوم علامه نمازی ج ۸ / ۱۰۰.

اوست. تا روزی محمد را قسم داد که، آیا تو امام مفترض الطاعه هستی؟  
فرمود: جناب علی بن الحسین [علیهما السلام] امام بر من و بر هر مسلمانی است.  
ابو خالد خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید، بعد از اذن دخول،  
چون وارد شد، حضرت فرمود:

مرحبا به تو ای کنکر! تو که به زیارت ما نمی آمدی، چگونه شده که یاد ما  
کردی؟

ابو خالد به سجده شکر رفت و گفت:

الحمد لله که نمردم، تا امام خود را شناختم.

فرمود: چگونه شناختی امام خود را؟

گفت: برای آنکه خواندی مرا به نامی که مادرم مرا نام گذاشته بود. در وقتی که  
متولد کرده بود مرا. و من تا به حال در امر خودم کور بودم، والحال بینا شدم.  
آنگاه گفتگوی خود را با محمد بن حنفیه و ارشاد کردن محمد او را به سوی آن  
حضرت نقل نمود.<sup>۱</sup>

مرحوم آیت الله خویی نیز در کتاب معجم رجال الحدیث خود بعد از بیان شرح  
حالی به اختصار، او را مورد اعتماد و ثقه دانسته و از او تجلیل کرده و به این  
سخن اشاره نموده است که ابن قولویه نیز در کامل الزیارات از او حدیث نقل کرده  
و او را توثیق نموده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - بحار: ۴۶ / ۴۵ ح ۴۷.

<sup>۲</sup> - معجم رجال الحدیث: ۱۴ / ۱۳۰.

### دوم: ثابت بن دینار معروف به ابوحمزه ثمالی:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب تحفه الاحباب، ابوحمزه ثمالی را اینگونه معرفی می‌نماید:

ثقه، جلیل‌القدر، از مشایخ و زهاد اهل کوفه بوده و محضر حضرت امام سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و مقداری از زمان امام موسی کاظم علیهم السلام را درک کرده است.

و حضرت رضا علیه السلام در حق او فرموده که ابوحمزه در زمان خود، مانند لقمان در زمان خود، و به روایتی سلمان زمان خود بوده است.

و در روایت است که حضرت صادق علیه السلام به او فرموده:

من شادمان می‌شوم هر گاه تو را می‌بینم.

وی در سال ۱۵۰ هجری قمری وفات یافته است و در ایام بیماری او، ابوبصیر خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید. حضرت احوال ابوحمزه را پرسید ابوبصیر عرض کرد: بیمار است.

فرمود: هر گاه نزد او بازگشتی، از جانب من او را سلام برسان و به او بگو که فلان ماه در فلان روز، وفات خواهی کرد.

گفتم: فدایت شوم، به خدا ما به او اُنس داشتیم، و او از شیعیان شما است.

فرمود: راست گفتی.

پس فرمود:

ما عِنْدَنَا خَيْرٌ لَّكُمْ.

آنچه نزد ما است برای شما بهتر است.

و روایت شده که علی و حسین و محمد پسران ابی حمزه تمامی از عالمان مورد اعتماد شیعه بوده اند.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی و نجاشی نیز او را توثیق کرده اند کتاب نوادر، کتاب زهد و کتاب تفسیر القرآن را از تألیفات ابوحمزه ثمالی دانسته اند.

وفات او را سال یکصد و پنجاه ذکر کرده‌اند.

در کتاب فرحة الغری نقل شده است که او همراه با امام سجاد علیه السلام به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شده و حضرت این زیارت را خواند:

اَلسَّلَامُ عَلٰى اِسْمِ اللّٰهِ الرَّضِيِّ وَنُورِ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ ء...الى آخر.

در کتاب خرائج چنین آمده است:

«او در مسجد کوفه برای بزرگان شیعه فقه تدریس می کرده است».<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - تحفة الاحباب / ۶۰.

<sup>۲</sup> - بحارالانوار / ۱۰۰ / ۲۴۵.

<sup>۳</sup> - مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی ۲ / ۸۰.

- شیخ صدوق در المشیخه، در ذکر طریق احادیث خود تا ابوحمزه، او را از طایفه بنی ثمل ذکر کرده و نسب او را به «ثماله» رسانده و او را تقه، عادل، جلیل القدر دانسته، او را همزمان با چهار امام معصوم علیه السلام که ذکر شد یاد کرده است.

- ابن شهر آشوب نیز در کتاب «المناقب» جلد چهارم، او را از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام بر شمرده است.

- مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال پس از نقل داستان تشرّف زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، که همراه با امام سجاد علیه السلام از کوفه به زیارت آن حضرت نایل شدند، چنین نقل می کند: در زمان امام صادق علیه السلام نیز هر گاه ابوحمزه برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شد نزدیک آن تربت مقدّس می نشست، و فقهای شیعه اطراف او گرد آمده و از او حدیث و علم می آموختند.<sup>۱</sup>

- مرحوم آیه الله خوئی در کتاب معجم رجال الحدیث، ضمن نقل طبقه حدیث ابوحمزه، و احادیث زیادی که از او روایت شده، به توثیق او پرداخته و او را از اکابر رجال حدیث دانسته، و چندین روایت در مدح او، از ائمه معصومین علیهم السلام نقل کرده است.<sup>۲</sup>

دعایی از او در شبهای پر برکت ماه رمضان نقل شده است و ابوحمزه آن را از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که معروف به دعای ابوحمزه است. این دعا نشانگر ظرفیت فوق العاده روحی اوست که حضرت سجاد علیه السلام آن همه معارف الهی را به او آموخته است.

<sup>۱</sup> - منتهی الآمال / ۲ / ۳۰۹.

<sup>۲</sup> - معجم رجال الحدیث / ۳ / ۳۸۵.

### سوم - ابراهیم بن اُبی زیاد خزاز:

مرحوم آیه الله خوئی در کتاب معجم رجال الحدیث ضمن ذکر طبقه او در حدیث، به توثیق ایشان پرداخته و از قول بزرگانی چون کشی، شیخ مفید و برقی، او را مورد اعتماد و ثقّه از اصحاب خاصّ امام صادق علیه السلام دانسته که همگی ایشان او را مورد اعتماد و ثقّه و جلیل القدر ذکر کرده اند.<sup>۱</sup>

نجاشی نیز در کتاب رجال خود از او به ثقّه، کبیر المنزله، صاحب کتاب نوادر، و کثیر الروایه یاد کرده است.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> - معجم رجال الحدیث ۱ / ۲۶۵.

<sup>۲</sup> - رجال نجاشی ۱ / ۹۷.



#### چهارم - صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی کوفی:

مرحوم محدث قمی درباره او می نویسد:

تفه، جلیل القدر، بل اوثق اهل زمان نزد اهل حدیث و از اصحاب اجماع است، از أجلة اصحاب ائمه علیهم السلام، وکیل حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام، و در زهد و تقوی و عبادت مرتبتی رفیع، و در حدیث امام رضا علیه السلام، منزلتی شریف داشته است.

کشی او را در رجال احادیث حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ذکر کرده [است].

معمّر بن خلّاد از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: دو گرگی که در پی صید باشند و حریص باشند در شکار کردن، واقع شوند در گوسفندانی که چوپان آنها از ایشان پنهان شده باشد، آنها ضررشان از صاحب ریاست، در دین شخص مسلمان بیشتر نیست. پس از آن فرمود:

**لکن صفوان، ریاست را دوست نمی دارد.**

شیخ طوسی در رجال خودگوید:

صفوان اوثق اهل زمان خود بوده، و در هر شبانه روزی صدوپنجاه رکعت نماز می‌خواند، و در هر سالی ده ماه روزه می‌گرفت، و سه دفعه زکات مال می‌داد. و این به آن جهت بود که با عبدالله بن جندب، و علی بن نعمان در بیت‌الله الحرام عهد بسته بودند که هرکدام که از دنیا رفتند، دیگری که زنده ماند، نماز و روزه به نیابت او به جای آورد»<sup>۱</sup>

وی در حدود سی کتاب تالیف نموده که از آن جمله است:

کتاب الوضوء، کتاب الصلاه، کتاب الصوم، کتاب الفرائض، کتاب العتق والتدبیر، کتاب الوصایا، کتاب البشارات.<sup>۲</sup>

مرحوم آیه‌الله خوئی در معجم رجال الحدیث بعد از توثیق صفوان بن یحیی روایاتی را که در مدح او از ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم در شان او ذکر شده نقل کرده است.

وی در سال ۲۱۰ هجری در مدینه منوره وفات یافت و حضرت جواد علیه‌السلام بر او نماز گزارده است.<sup>۳</sup>

---

۱- تحفه الاحیاب: /: ۲۲۰.

۲- نجاشی: ۴۳۹/۱.

۳- معجم رجال الحدیث: ۱۲۳/۹.

### پنجم - فضل بن شاذان:

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در توصیف فضل بی شاذان سه تعبیر بسیار دقیق بیان فرموده‌اند که هر سه تعبیر را مرحوم کشی و شیخ طوسی با سلسله اسناد در رجال خود آورده‌اند و اینک متن تعبیرهای آن حضرت:

۱- امام حسن عسکری علیه‌السلام به هنگام مشاهده یکی از تألیفات ارزشمند فضل بن شاذان فرمود:

من غبطه می‌خورم به حال اهل خراسان به جهت فضل بن شاذان و بودن چنین شخصیتی در میان آنان.

۲- شخصی به نام «بورق بوشنجانی» از اطراف هرات به زیارت خانه خدا رفته، به هنگام مراجعت از حج به محضر مقدس امام حسن عسکری علیه‌السلام مشرف شد. او گوید:

در آن زمان کتاب «یوم وليله» فضل بن شاذان همراه من بود، امام آن را گرفت و صفحه به صفحه ملاحظه نمود آنگاه فرمود:

این کتاب صحیح است و شایسته است که به آن عمل شود.

۳- کشی با اسناد خود از گروهی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که امام حسن عسکری علیه السلام سه بار پشت هم بر فضل بن شاذان رحمت فرستاد و فرمود:

رحم الله الفضل، رحم الله الفضل، رحم الله الفضل.<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان از دیدگاه علمای رجال:

پس از نقل تعبیرات بلند و افتخار آفرین امام حسن عسکری علیه السلام دیگر نیازی به نقل کلمات بزرگان، از علمای رجال و حدیث نیست. و همه علمای رجال نیز به همین دلیل در ستایش او سخنان صریح و موکدی نوشته و همه با یک دل و یک زبان گفته‌اند:

(فضل بن شاذان، ثقه، جلیل‌القدر، فقیه، متکلم و عظیم‌الشأن است).<sup>۱</sup>

علامه حلی می‌فرماید:

«این مرد بزرگوارتر از آن است که کسی بتواند بر او خرده بگیرد، او رئیس طایفه امامیه است.»

علامه ممقانی می‌فرماید:

«هرکس در موضوع رجال کتاب نگاشته، او را توثیق نموده و از جلالت قدر و منزلت وی سخن گفته است»

نجاشی مقدم علمای علم رجال می‌فرماید:

---

۱- نجاشی: ۳۰۷، فهرست شیخ طوسی: ۱۵۴، رجال علامه: ۱۳۳، رجال ابن داود: ۱۵۱، وسائل الشیعه: ۴۴۷/۳۰، مجالس المومنین: ۴/۰۰/۱، تحفه الاحباب: ۲۶۷، منتهی الامال: ۳۵۶/۲، مسند الامام الرضا: ۵۴۳/۲

جلالت قدر او مشهورتر از آن است که ما او را توصیف کنیم.

وی محضر پربرکت چهار امام معصوم: امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام  
عسکری علیهم السلام را درک نموده و از ایشان مستفیض گشته بود.

مرحوم آیه الله خویی در کتاب معجم رجال الحدیث، ضمن نقل گوشته‌ای از  
شرح حال وی، او را توثیق کرده و طبقه روایت او را نقل نموده است.

تالیفات وی:

مرحوم نجاشی از ابوالقاسم کنجی نقل کرده که تعداد کتاب‌هایی که فضل بن  
شاذان تالیف کرده به یکصد و هشتاد مجلد می‌رسد. که نجاشی اسامی ۴۸ جلد از  
آنها را در رجال خود ذکر کرده است

با اینکه فضل بن شاذان اکثر عمر خود و اکثر تألیفات خود را نیز قبل از ولادت  
صاحب الزمان و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تالیف نموده، اما تعداد  
ارزشمندی از آثار خود را به آن حضرت اختصاص داده است مانند:

۱- کتاب اثبات الرجعه.

۲- کتاب الغیبه.

۳- کتاب القائم.

۴- کتاب الملاحم.

۵- التنبيه می الحیره والتیه.

۶- کتاب حذو النعل بالنعل.

مرحوم میرلوحی چهل حدیث از کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان و کتب  
دیگر انتخاب کرده و به نام «کفایه المهتدی فی معرفه المهتدی» نامیده است.

نکته مهم در این کتب، وجود احادیثی است که فضل بن شاذان در مورد غیبت

روایت کرده است زیرا در آن زمان هنوز غیبت حضرت بقیه‌الله الاعظم علیه‌السلام واقع نگردیده بود.

فضل بن شاذان به جهت دفاع از حریم ولایت همواره در تبعید و اختفاء بود. سرانجام نیز به هنگام تهاجم خوارج به روستای بیهق، ناگزیر شد که تبعیدگاه خود را نیز ترک کند. در این سفر اجباری مشقت فراوان دید، و در اثر آلام و اسقام وارده به شدت بیمار شد و رخت از جهان بر بست. وفات فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ هجری واقع شده و ابوعلی بر پیکر پاکش نماز گزارد و جسد مطهرش در نیشابور به خاک سپرده شد.

مردم با ایمان نیشابور، مرقد مطهر این دانشمند گرانقدر را همواره گرامی داشتند و بر فراز قبر شریفش سایبانی ساختند که در طول قرون و اعصار به صورت زیارتگاهی مورد توجه و پر رفت و آمد بدل شده است.

- بهترین شرح حال فضل بن شاذان را مرحوم سید جلال‌الدین محدث ارموی در مقدمه کتاب الايضاح چاپ دانشگاه تهران نگاشته است.

یکی از نویسندگان معاصر به نام فریدون جنیدی در کتابی به نام «نبرد اندیشه‌ها در ایران پس از اسلام»، شرح حال نسبتاً مبسوط از فضل بن شاذان آورده، که ترجمه تلخیص شده و پر غلط و تحریف شده‌ای از رساله مرحوم محدث ارموی است، مولف بر اساس دیدگاه‌های ناسیونالیستی خود، حقایق تاریخی را دگرگون کرده و شخصیتی را که امام حسن عسکری علیه‌السلام آن همه فضائل و مناقب در مدحش فرموده، شخصیتی مشوب به اغراض و اهداف خود از او ارائه کرده است.<sup>۱</sup>

---

۱- در نگارش گفتار زندگانی فضل بن شاذان از کتاب چهل حدیث از غیبت فضل بن شاذان، تدوین علی اکبر مهدی پور، چاپ موسسه نشر حاذق، قم، بخش مقدمه کتاب، استفاده شده است.

ششم - سید محمد حسینی موسوی میرلوحی:

سید محمد بن محمد بن ابی محمد بن محمد المصطفی، الحسینی الموسوی السبزواری، ملقب به مطهر، و متخلص به نقیبی، و مشهور به میرلوحی، در حدود سال ۱۰۰۰ هجری قمری متولد شد. نسب او به سید ابراهیم الاصر، فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیده و پدرش سید محمد از علمای زاهد و پرهیزگار روزگار خود بود. وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در سبزوار، به کربلا رفت و سپس به ایران بازگشت، و در اصفهان که در آن روز مهد علم و حکمت بود رحل اقامت افکند. در آنجا با دختر یکی از شعرای بزرگ که مداح اهل بیت و متخلص به لوحی بود ازدواج کرد. و به میرلوحی مشهور شد.

میرلوحی نزد برخی از علمای مشهور اصفهان به تعلم علوم پرداخت که در میان آنان می توان از میرداماد و شیخ بهائی نام برد.

به دلیل تلاش های بسیار، مرحوم میرلوحی توانسته بود تعداد زیادی از کتب



نفیس قدما را به دست آورد و از آنها استفاده‌های زیادی کند.  
 وی، کتاب کفایه المهدی را با استفاده از کتب بزرگانی مانند فضل بن شاذان که  
 در قرن سوم می‌زیسته نوشته است.

از تالیفات سید محمد میرلوحی می‌توان از:

۱- ترجمه ابی مسلم مروزی.

۲- ادراء العاقلین.

۳- دیوان میرلوحی.

۴- مناظره السید و العالم.

۵- تنبیه الغافلین، بر رد صوفیه.

۶- اعلام المحبین.

۷- ریاض المومنین و حدائق المتقین.

۸- زاد العقبی -چهل حدیث در فضیلت ائمه اطهار

۹- کفایه المهدی لمعرفة المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد کرد.

کفایه المهدی لمعرفة المهدی علیه‌السلام، چهل حدیث در شناخت امام زمان  
 علیه‌السلام است که مولف در این کتاب خواسته به فضیلت حفظ چهل حدیث، و  
 فضیلت شناساندن حجه‌الله المنتظر صلوات‌الله علیه -توأمان- دست یابد و در  
 ضمن از برخی منابع قدیم که در اختیار داشته ولی در اختیار علمای دیگر آن  
 دوره حتی شیخ حر عاملی و علامه مجلسی قرار نگرفته، گلچینی فراهم آورده  
 است.

مرحوم میرلوحی تا سال ۱۰۸۳ در قید حیات بوده چنانکه از تاریخ تالیف  
 کفایه المهدی نمایان می‌گردد، درگذشت وی پس از این تاریخ بوده است.

گزیده‌ای از کتاب کفایه‌المهدی مرحوم میرلوحی به کوشش گروه احیای تراث  
 فرهنگی به چاب رسیده است.<sup>۱</sup>

۱- گزیده کفایه المهدی، مقدمه تصحیح و گزینش.



شرح حال راویان حدیث لوح

در طریق ثقه الاسلام کلینی



### اول - محمد بن یحیی، ابوجعفر العطار القمی:

-محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، ابوجعفر.  
در کتاب رجال نجاشی از او به عنوان شیخ اصحاب شیعہ در زمان خودش نام  
برده است.

نجاشی وی را ثقه دانسته و او را بسیار تکریم نموده است.

محمد بن یحیی، از محدثین مشهور و معتبر بوده که در ابواب مختلف، از او  
احادیث بسیار زیادی نقل شده است و برای وی کتبی چند نیز بر شمرده‌اند. از  
جمله آنها:

کتاب مقتل الحسین علیه السلام و کتاب النوادر است.

عده‌ای از بزرگان شیعہ، از جمله علی بن احمد نجاشی، احمد بن علی بن نوح  
السیرافی، حسین بن عبیدالله الغضائری و محمد بن علی بی شاذان قزوینی، کتابهای  
او را به واسطه پرسشش احمد العطار روایت کرده‌اند.

محدثین بزرگ همچون «ابن قولویه» و ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز از  
او احادیث فراوانی نقل کرده‌اند و به او اعتماد بسیار داشته‌اند مرحوم شیخ عباس

قمی در کتاب «تحفه الاحباب» و مرحوم آیه‌الله خویی نیز همانند دیگر بزرگان و اکابر حدیث شیعه از او به نیکویی نام برده و او را از ثقات راویان حدیث دانسته و وی را از مشایخ ثقه‌الاسلام کلینی برشمرده‌اند و از او ه «ثقه جلیل القدر» و «شیخ کثیر الروایه» یاد نموده‌اند.

ابو جعفر العطار، از شمار زیادی از بزرگان مانند:

ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن عیسی الأشعری، ایوب بن نوح، محمد بن علی بن محبوب، یعقوب بن یزید و دیگر بزرگان نقل حدیث کرده است.

بزرگانی چون فرزندش احمد بن محمد بن یحیی، جعفر بن محمد بن قولویه (صاحب کامل الزیارات)، علی بن حسین بن بابویه، محمد بن الحسن بن ولید، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی بن متوکل، محمد بی یعقوب کلینی، که اکثر آنها اساتید بزرگانی چون شیخ صدوق هستند، از او نقل حدیث کرده‌اند.

اندیشمندانی چون شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و دیگر کتب خود و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار، که در شمار کتب اربعه و معتبرترین کتب حدیثی شیعه به شمار می‌آیند، از محمد بن یحیی العطار احادیث بسیاری روایت کرده‌اند و او را از راویان ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱- رجال نجاشی ۲/۲۵۰-۲۵۱

معجم رجال الحدیث ۱۸/۴۰ و ۴۱ و ۳۰-۳۱ و ۳۹۳-۳۹۶.

تحفه الاحباب/۴۴۲.

### دوم- محمد بن عبدالله الحمیری: ابوجعفر القمی

ابو جعفر محمد بن عبدالله جعفر بن الحسین بن جامع بن مالک الحمیری از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است و درباره وی سخن خواهیم گفت.

نجاشی در کتاب رجال خود، او را از ثقات راویان حدیث و از علمای مورد اعتماد شیعه دانسته است.

محمد بن یحیی، در زمان غیبت صغری می‌زیسته و نامه‌هایی نیز به امام زمان سلام الله علیه نوشته و مسائل شریعت را از آن حضرت سؤال کرده و پاسخ گرفته است. مویذ این مطلب، سخن احمد بن الحسین بن عبدالله الغضائری است: مسائلی را که محمد بن عبدالله از حضرت مهدی علیه السلام سؤال نموده، نزد من موجود است و توقعاتی نیز که حضرتش برای او فرستاده، نزد احمد بن حسین موجود بوده است.

محمد بن عبدالله تألیفاتی نیز دارد. از جمله آنها:

۱- کتاب الحقوق

۲- کتاب الأوایل

۳- کتاب السماء

۴- کتاب الارض

۵- کتاب المساحه و البلدان

۶- کتاب ابلیس و جنوده

۷- کتاب الاحتجاج

۸- قرب الاسناد. این کتاب، امروزه از معتبرترین کتب حدیثی است.

برادران او جعفر، حسین، و احمد، همگی صاحب تالیفات متعددی بوده‌اند.

مرحوم آیه‌الله خوئی و مرحوم محدث قمی نیز وی را ثقه جلیل‌القدر دانسته‌اند.

محمد بن عبدالله از بزرگانی چون پدرش عبدالله بن جعفر و علی بن ابراهیم (صاحب تفسیر القمی) روایت حدیث کرده است.

و بزرگانی چون احمد بن داود نیز از او روایت کرده‌اند. وی از ابو عبدالله بن شاذان قزوینی نیز اجازه روایت حدیث داشته است.

بزرگانی چون ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی و شیخ طوسی صاحب کتاب تهذیب از او به نیکی یاد کرده و از او حدیث روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱- رجال نجاش: ۲۵۳/۲، معجم رجال الحدیث: ۲۵۳/۱۶، ۲۳۳، ۲۳۲ و ۴۲۷/۱۶-۴۲۹. تحفه الاحباب ۴۶۶.



### سوم- عبدالله بن جعفر الحمیری:

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن الحسن بن مالک بن جامع الحمیری.

در رجال نجاشی آمده است که عبدالله بن جعفر از اندیشمندان بزرگ قم، و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است وی در حدود سال ۲۹۰ هجری قمری به کوفه وارد شد، و علمای کوفه به گفته نجاشی، او تألیفات زیادی داشته است مانند:

۱- کتاب الامامه

۲- کتاب الدلائل

۳- کتاب العظمه والتوحید

۴- کتاب الغیبه والحیره

۵- کتاب التوحید والبداء والاراده والاستطاعه والمعرفه

۶- کتاب قرب الاسناد الی الرضا علیه السلام

۷- کتاب قرب الاسناد الی ابی جعفر الجواد علیه السلام

۸- مسائل الرجال ومکاتباتهم ابالحسن الثالث علیه السلام

۹- مسائل لابی محمد الحسن علیه السلام

۱۰- کتاب قرب الاسناد الی صاحب الامر علیه السلام

۱۱- توقیعات امام عصر علیه السلام، و کتب دیگر.

قرب الاسناد- عنوانی مشترک بوده، مانند امالی که بسیاری از محدثین، کتب خود را به این نام تالیف کرده‌اند چون فاصله زمانی صاحبان آن کتاب‌ها تا امام معصوم علیه السلام کوتاه بوده لذا آنها را قرب الاسناد می‌گفتند.

در کتاب تحفه الاحباب، مرحوم حاج شیخ عباس قمی از قول محدث نوری نقل کرده است که عبدالله بن جعفر کتابهای دیگری به عنوان قرب الاسناد داشته است، که در طول زمان از بین رفته‌اند.

عبدالله بن جعفر نزد بزرگانی چون احمد النجاشی احمد بن نوح السیرافی، الحسین بن عبدالله الغضائری و محمد بن علی القزوینی تلمذ کرده و از آنها اجازه نقل حدیث داشته است.

در کتاب معجم رجال الحدیث چنین آمده است که با نام عبدالله بن جعفر در ۷۵ حدیث نقل شده است

از کسانی که عبدالله بن جعفر از آنها نقل حدیث کرده‌اند، ابتدا باید از امام هادی و عسکری (علیهم السلام) نام برد، سپس از بزرگانی چون ابراهیم بن مهزیار، احمد بن حمزه، ایوب بن نوح، حسن بن ظریف.

بزرگانی که از او روایت حدیث کرده‌اند عبارتند از:

پسرش محمد بن عبدالله که خود یکی از راویان حدیث لوح می‌باشد، احمد بن محمد، سعد بن عبدالله، علی بن الحسین، محمد بن احمد بن یحیی، محمد بن سعید آذربایجانی، محمد بن عبدالله، محمد بن علی بن محبوب، محمد بن یحیی و محمد بن

یحیی العطار که اکثر قریب به اتفاق آنها از راویان مورد اعتماد احادیث هستند.

وبزرگانی چون محمد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف کافی، شیخ طوسی در کتاب تهذیب و کتاب استبصار و شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که کتب اربعه شیعه هستند تماماً از عبدالله بن جعفر با واسطه یا بی واسطه نقل حدیث و روایت کرده‌اند. در کتاب معجم رجال الحدیث در ذیل نام عبدالله بن جعفر حمیری آمده که افراد دیگری چون علی بن الحسن بن بابویه پدر شیخ صدوق و محمد بن قولویه نیز از او نقل روایت نموده‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱- رجال نجاشی: ۱۸/۲ معجم رجال الحدیث: ۱۳۹/۱۰، ۱۴۴، ۴۴۳، ۴۴۷، تحفه الاحعاب: ۲۶۱.

#### چهارم- حسن بن ظریف: (ابا محمد)

حسن بن ظریف بن ناصح، کوفی، به نام حسن بن ظریف نیز آمده است.

نجاشی در کتاب رجال خود، او را از ثقات دانسته، او ساکن بغداد بوده و پدرش نیز در بغداد ساکن بوده است از او احادیث زیادی روایت شده و از اوست کتاب نوادر، که از آن کتاب روایات زیادی نقل شده است.

از کسانی که حسن بن ظریف به آنها اجازه روایت داده می‌توان از محمد بن محمد - از اساتید شیخ مفید- نام برد که به او اجازه روایت نیز داده است.

ابن بطة گوید: او از محمد بن علی و از حماد بن عیسی نیز روایت کرده است.

عبدالله بن جعفر الحمیری نیز از او روایت نموده است، گروهی نیز او را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته‌اند

طبقات او در حدیث

او از پدرش، ابن عمیر، عبدالرحمان بن سالم، وحسن بن علوان روایت کرده است.

احمد بن محمد بن خالد، سعد بی عبدالله، عبدالله ن جعفر الحمیری، وکلینی در کتاب کافی از او روایت نقل کرده‌اند.

مرحوم آیه‌الله خویی نیز در کتاب رجال خود او را توثیق کرده و اجازات و طبقات او را در حدیث ذکر کرده است.

مرحوم کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از او روایات زیادی نقل کرده‌اند و او را تکریم نموده و او را از علمای مورد اعتماد در نقل حدیث دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱- رجال نجاشی: ۱۷۶ - ۱۷۷، معجم رجال الحدیث: ۳۶۶/۴، ۳۶۹، ۵۲۳.

### پنجم- علی بن محمد:

علی بی محمد بن عبدالله بن بندار

به عنوان علی بن محمد اسناد زیادی در روایات وجود دارد، مرحوم آیه‌الله خوئی او را راوی حدود ششصد روایت در کتاب رجال خود دانسته است.<sup>۱</sup>

وی از مشایخ کلینی بوده است. از امام جواد (علیه‌السلام)، امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، خدیجه بنت محمد ابی‌جعفر (دخت گرامی امام جواد) علیه‌السلام، محمد بن علی بن ابراهیم، محمد بن هارون بن عمران الهمدانی، محمد بی یحیی العبیدی، الوشاء و بسیاری از بزرگان دیگر روایت نقل کرده است.

و بسیاری از محدثان چون: ابوطالب الانباری، ابراهیم بن اسحاق، و دیگر بزرگان از او نقل روایت و حدیث کرده‌اند.

مؤلفین بزرگی چون کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار از او روایات زیادی در ابواب مختلف نقل کرده‌اند.

---

۱- معجم رجال الحدیث: ۱۸/۱۲-۱۲۷.

### ششم صالح بن ابی حماد:

کنیه او ابوالخیر رازی می‌باشد و نام پدرش خیر بوده است.

نجاشی او را از صحاب امام هادی برشمرده است<sup>۱</sup> و در رجال کشی از قول محمد القتیبی نقل نموده است که فضل بن شاذان وی را چنین توصیف نموده است:

او به راستی ابوالخیر بوده است. وی دارای تالیفاتی بوده که از آن جمله کتاب خطبه امیرالمومنین (علیه السلام) و کتاب نوادر را می‌توان نام برد.

لازم به ذکر است، گروهی نیز او را از اصحاب امام جواد و امام عسکری علیهم السلام دانسته‌اند.

طبقه او در حدیث:

او از امام کاظم علیه السلام، ابی جعفر الکوفی، ابن ابی عمیر که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، ابن فضال و بزرگانی دیگر نقل حدیث کرده است.

و بزرگانی چون حسین بن الحسن الهاشمی، علی بن محمد الکلینی، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن الحسن از او نقل حدیث و روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

بزرگان حدیث چون کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار از او بسیار حدیث روایت کرده‌اند.

\* \* \*



### هفتم - بکر بن صالح: بکر بن صالح الرازی.

در رجال نجاشی آمده است:

بکر بن صالح از ابی الحسن امام کاظم علیه السلام نقل روایت کرده است و کتابی نیز به نام نوادر تالیف کرده بوده که تعدادی از اصحاب ما آن را روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در کتاب رجال مرحوم آیه الله خویی کتب دیگری نیز از او نقل شده است که از جمله آنها است:

درجات الایمان و وجوه الکفر ولاستغفار والجهاد،

گروه دیگری نیز مانند برقی او را از اصحاب حضرت رضاعلیه السلام، دانسته‌اند.<sup>۲</sup> از وی هشاد روایت در کتب مختلف نقل شده است.

---

۱- رجال نجاشی: ۲۷۰/۱ - ۲۷۱.

۲- معجم رجال الحدیث: ۳۴۶/۳ - ۳۴۹.

### طبقه او در حدیث

او از ابی الحسن و ابی جعفر الثانی علیهم السلام و از ابن ابی عمیر، ابن سنان، ابن فضال، نقل حدیث کرده است.

بزرگانی چون ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن خالد، احمد بن محمد بن عیسی، حسین بن سعید، سهل بن زیاد، صالح بن ابی حماد، عبدالله بن احمد الرازی، علی بی محمد، علی بن مهزیار از او روایت کرده‌اند.

بزرگانی چون کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار در باب‌های مختلف از او حدیث نقل کرده‌اند.

شیخ طوسی نیز خود او را توثیق کرده و او را مورد اعتماد دانسته است.

میرداماد نیز در کتاب شرعه التسمیه حول حرمة التسمیه خود ضمن نقل خبر حدیث لوح جابر و بررسی اسنادی حدیث می‌گوید:

واجب است این که، حکم بدهیم به صحت حدیث و اینکه از مصدر وحی نازل شده است و طریقی که به عبدالرحمان بن سالم می‌رسد، صحیح، وثیق، حصیف السند، عالی الاسناد است چون نه عبدالرحمان بن سالم و نه دیگر از روات نمی‌توانستند به اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری به این صورت کامل و با تمام صفات و احوال از قبل وجود و تولد آنها قبل سالیان متمادی که هنوز آنها قدم به دنیای خاکی نگذاشته‌اند خبر دهند.<sup>۱</sup>

مرحوم آیه الله شیخ علی نمازی در کتاب رجال خود ضمن بررسی احوال بکر بن صالح به حدیث لوح جابر اشاره می‌کند و دلیل محکمی بر توثیق روات ابن

۱- شرعته التسمعه حول حرمة تسمیه: ۸۲

حدیث و مخصوصاً بکر بن صالح می‌آورد و می‌گوید:

ابی بصیر به عبدالرحمان بن سالم گفت: اگر در تمام عمر خودت دربارهٔ اهل بیت حدیثی نشنیده باشی، همین حدیث تو را کفایت می‌کند. و به او سفارش می‌کند که این حدیث را از غیر اهلش مخفی کن<sup>۱</sup>.

نتیجه می‌گیریم که بکر بن صالح از موثقین نزد عبدالرحمان بن سالم بوده و خود نیز آن را برای دیگر بزرگان و موثقین نقل کرده است.

\* \* \*

---

۱- مستدرک سفینه البحار، نمازی: ۳۲۰/۱، چاپ قدیم

هشتم - عبدالرحمان بن سالم:

عبدالرحمان بن سالم بن الرحمن الأشل الكوفي (العطار)

در رجال نجاشی آمده است که شغل او کتاب‌فروشی بوده است.<sup>۱</sup> و عبدالرحمان بن سالم برادر عبدالحمید بن سالم بوده در کتاب معجم رجال الحدیث به نام عبدالرحمان ب الأشل نیز آمده است.

قاضی ابو عبدالله الجعفی استاد او در اجازه بوده وی صاحب کتابی نیز بوده است که عبدالرحمان سالم به طریق منذر بن جیفر از آن خبر داده است.

شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم السلام دانسته است.

طبقه او در حدیث

مرحوم آیه‌الله خوئی درباره او چنین می‌گوید:<sup>۱</sup>

او از بزرگانی چون ابی بصیر صحابی خاص امام صادق علیه السلام، و پدرش  
إسحاق بن عمار، مفضل، مفضل بن عمر نقل حدیث کرده است.

و بیست و سه حدیث از وی نقل شده است که یکی از آنها حدیث لوح جابر  
می‌باشد.

بزرگانی چون ابن ابی عمیر از او نقل حدیث کرده‌اند.

محمد بن یعقوب کلینی نیز از طریق محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از  
عیسی، از عبدالرحمان بن سالم، از مفضل بن عمر از او حدیث نقل می‌کند.  
بزرگانی نظیر کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار از او  
نقل حدیث کرده‌اند.

\* \* \*

### نهم - ابوبصیر:

در کتب رجالی جماعتی چند به کنیه ابوبصیر نامیده می‌شوند، که از آن جمله هستند:

یحیی بن القاسم الاسدی، لیث بن البختری، عبدالله بن محمد الاسدی، یوسف بن الحارث حماد بن عبیدالله أسید الهروی.

گروهی ابابصیر معروف را لیث بن البختری و گروهی دیگر او را یحیی بن القاسم می‌دانند و مرحوم آیة‌الله خویی در رجال خود شرح حال کسانی را که معروف به ابی‌بصیر می‌باشند جمع‌آوری کرده است. اما ایشان در رجال خود هر دوی آنها یعنی یحیی بن قاسم و لیث بن البختری را ثقه و مورد اعتماد دانسته است و اکثر روایات آنها را هم صحیح معرفی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

شیخ کلینی و کشی، لیث بن البختری را ابوبصیر معروف دانسته‌اند. و شیخ طوسی و ابن فضائل و شیخ صدوق، یحیی بن القاسم را ابوبصیر معروف دانسته‌اند. اما همان‌طور که ذکر شد هر دوی آنها ثقه و جلیل‌القدر بوده‌اند و روایات زیادی از هر دو نقل

شده است. مرحوم آیه الله نمازی شاهرودی در رجال خود کلام کسانی را که یحیی بن قاسم را واقفی دانسته اند، رد کرده است. و او را کاملاً توثیق نموده و وفات او را سال ۱۵۰ ه ق دانسته است. و یحیی بن قاسم واقفی را شخصی دیگر دانسته است.<sup>۱</sup>

هر دو نفری که به ابابصیر شهرت دارند، از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده اند و مورد اطمینان ایشان نیز بوده اند. و در خیلی از موارد شیعیان را به آنها رجوع می دادند.

در تحفه الاحباب آمده که ابوبصیری که نابینا بوده است و امام صادق علیه السلام او را شفا داد، او یحیی بن قاسم بوده و لیث بن بختری کسی است که امام صادق علیه السلام وعده بهشت به او داده است. کلینی نیز او را ثقه دانسته و از این دو روایات و روایات دیگر نتیجه گرفته می شود که هر دوی آنها ثقه و جلیل القدر بوده اند.

یحیی بن قاسم به ابوبصیر المكفوف نیز معروف است.

و لیث بن بختری به عنوان لیث المرادی نیز ذکر شده است.

نجاشی نیز در رجال خود نام هر دو را ذکر کرده و هر دو نفر را ثقه و جلیل القدر و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام دانسته و لیث بن البختری را ابوبصیر اصغر ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتب تهذیب و استبصار و شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه در حدود ۶۰ روایت از او نقل کرده اند.

وی اکثر روایات خود را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

---

۱ مستدرک علم رجال الحدیث، مرحوم علامه نمازی شاهرودی: ۸/ ۳۴۰-۳۴۱.

۲ رجال نجاشی: ۱۹۳/۲ + ۴۱۱.

بزرگانی چون ابو ایوب، جمیله، ابوالمغراء، ابن بکیر، ابن سکان، عبدالرحمان بن سالم، مفضل بن صالح، عبدالکریم بن عمرو الخثعمی و دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند.

یحیی بن قاسم نیز از امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم‌السلام نقل حدیث کرده است.<sup>۱</sup>

بزرگانی چون ابن سکان و محمد بن سنان، عبدالرحمان بن سالم از او نقل حدیث و روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز از او در کتب خود روایات زیادی نقل کرده‌اند.

\* \* \*



### دهم- جابر بن عبدالله انصاری:

جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام ابن ثعلبه بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه بن سعد بن علی بن أسد سارده بن تیزید بن جُسم بن الخَزرج كنیة او ابو عبدالله، أبو عبدالرحمن، أبو محمد الانصاری، الخزرجی السلمي الحرامی المدني می باشد.

وی از اصحاب رسول خدا بوده است و همراه با ۷۰ نفر از انصار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در عقبه نیز حاضر بوده که در آن زمان سنّش از همه آنها کمتر بوده است. و در تمام غزوه‌ها و جنگ‌ها به غیر از جنگ بدر و أحد با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بوده است. که علت شرکت نکردن او در آن دو جنگ هم منع پدرش بوده است. پدرش در روز أحد شهید شده و از آن پس او در باقی جنگ‌ها شرکت داشته است.

از جابر نقل است که گفته:

غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیست و یک غزوه بوده که من در ۱۹ جنگ شرکت داشته‌ام و همه‌جا همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

بوده‌ام. باز از او نقل شده:

در لیلۀ عقبه نیز همراه رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده است و حتّی توان برداشتن سنگ را نیز نداشته است.

در تاریخ ابن عساکر از جابر نقل نموده که تعداد غزوات رسول خدا ۲۷ غزوه بوده است. در روز حدیبیه جابر تعداد مسلمانان را ۱۴۰۰ نفر ذکر کرده که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم در حق آنها فرموده:

أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ.

شما بهترین مردم روی زمین هستید.

که پس از آن آیه نازل شد:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.»<sup>۱</sup>

به تحقیق خدا از مومنان خشنودگشت، زمانی که با تو، زیر آن درخت (در حدیبیه) بیعت کردند.

و جابر گفت که ما تا مرگ پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم بر بیعت خود باقی ماندیم.

ابن عساکر بعد از نقل داستان بین جابر و ابوالشحم یهودی که پدر جابر به او مقروض بوده، آورده است که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم

برای ادای دین او دعا کردند. و پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از ادای دین او آگاه شدند، برای جابر بیست و پنج مرتبه استغفار کردند و فرمودند:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِجَابِرٍ

خدایا جابر را ببامرز.

و همچنین ابن عساکر در قسمتی دیگر از تاریخ خود از قول جابر نقل کرده که روزی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شدم و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

مَرَحَبًا بِكَ يَا جَابِرُ، جَزَاكُمُ اللَّهُ مَعْشَرَ الدِّنْصَارِ خَيْرًا، أَوْيْتُمُونِي إِذَا طَرَدْتَنِي النَّاسُ، وَنَصَرْتُمُونِي إِذَا خَذَلْنِي النَّاسُ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا.

خوشا به حال تو، ای جابر. خدا به شما گروه انصار جزای خیر دهد در زمانی که مردم (مکه) مرا طرد کردند، شما به من پناه دادید. و آن هنگام که مردم به من یاری نرساندند، شما به نصرت من آمدید. پس خدا به شما جزای خیر دهد.

و سپس ابن عساکر نقل کند که جابر آخرین فرد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که در مدینه وفات کرد و سال وفات او را سال ۷۸ ذکر کرده و در وقت مرگ ۹۴ سال داشته. والی مدینه بر او نماز گزارد.<sup>۱</sup>

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر: ۳۵۷/۵ - ۳۶۲.

عسقلانی نیز در کتاب الإصابه فی تمییز الصحابه جابر را از کسانی دانسته که روایات فراوانی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در کتاب الاستیعاب آورده است که جابر بن عبدالله در جنگ صفین نیز در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود.<sup>۲</sup>

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال نقل کرده است که جابر بن عبدالله، صحابی جلیل‌القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که احادیث بسیاری در مدح او رسیده است.

و اوست که سلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را به حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسانیده.

و او اول کسی است که تربت مطهر امام حسین علیه السلام را در روز اربعین زیارت کرده است.

و اوست که لوح آسمانی را که در اوست نصّ خدا بر ائمه هدی علیهم السلام و در نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود، زیارت کرده و از آن نسخه برداشته است.<sup>۳</sup>

---

۱- الإصابه: ۲۱۳/۱.

۲- الاستیعاب: ۲۲۱/۱ حاشیة الإصابه.

۳- منتهی الآمال: ۲۲۹/۱.